

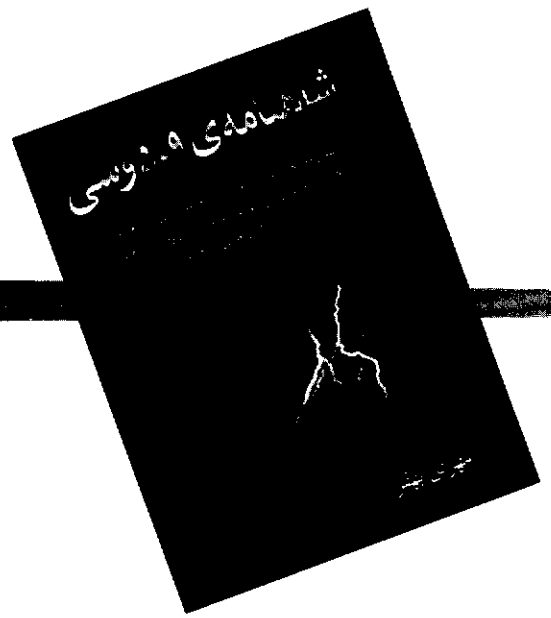
در کارنامه شاهنامه‌پژوهی سال ۸۰ تا هنگام نگارش این یادداشت، دو پژوهش سترگ و پربهره نمایان‌تر از دیگر کارهای عرضه شده است. نخست تصحیح ۵ جلدی شاهنامه به کوشش مهندس مصطفی جیحونی و دو دیگر: گزارش متن شاهنامه توسط سرکارخانم مهری بهفر که قضا را و نیز خوشبختانه هر دو کوشش به دو بخش بنیادین و سخت مهم از تحقیقات شاهنامه‌شناختی مربوط می‌شود و به اصطلاح از کارهای مرجع و ماندگار این حوزه تخصصی به شمار می‌آید. شرح جدید شاهنامه که به پایمردی ستودنی انتشارات هیرمند در چهاردهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران رخ نمود - و پیش و پس از چاپ و پخش، تبلیغات گسترده‌ای نیز برای معرفی آن صورت گرفت - سومین اثری است که از سلسله گزارشهای متن شاهنامه که از نیمه دوم دهه هفتاد مورد رویکرد جدی‌تر قرار گرفته است، منتشر می‌شود و آن گونه که نگارنده به صورت زبانی در همایش «فردوسی‌پژوهان» خانه کتاب^۲ آگاهی یافت، چهارمی نیز در پی خواهد داشت. که چنین یاد - اما تفاوت قابل عنایتی که شرح نوآیین نشر هیرمند با گزارشهای دیگر و حتی به جرئت، مجموعه پژوهشهای شاهنامه‌شناسی منتشر شده تا این زمان دارد، این است که این بار بانویی دانشور، علاقه‌مند و جوان سال^۳ برای کاری وسیع و در عین حال دریاپیست و سودمند در شاهنامه، دامن همت بر میان زده‌اند و اگر در ستایش تلاشهای محققان دیگر جهان شاهنامه‌شناسی عنوان نمادین «رستم» و «رستم همت» و «تهمت» را به کار می‌گیریم، اکنون باید از «گردآفرید» میدان فردوسی‌پژوهی و شاهنامه‌گزاری سخن راند که خود از دیدگاهی، نکته ژرف بسیار مهمی را نیز دربردارد و آن، این است که چنین کوشش تحقیقی بزرگ و علاقه‌مندانه‌ای از سوی یک بانوی ایرانی بر روی شاهنامه، گواه صادق و دلیل استواری است بر این که شاهنامه حماسه ملی و ارزشی مقام ایرانیان است و چنان که متأسفانه هنوز برخی معتقدند یا به نادرست آموخته‌اند، کتابی مردسالار و زن‌ستیز نیست و به گفته خود خانم بهفر: «شاهنامه زن را انکار نمی‌کند [بلکه] در آن به وجوه متفاوت حیات و هستی زن مجال جولان داده می‌شود»^۴ همان گونه که خود اثر نیز زمینه‌ساز نموداری تواناییهای علمی زن ایرانی شده است:

هرآن کس که شهنامه خوانی کند

اگر زن بود پهلوانی کند

شرح شاهنامه که نتیجه کاری است که از ۸ سال پیش آغاز شده،^۵ از نظر ساختاری به پنج بخش تقسیم می‌شود: ۱- پیشگفتار ۲- متن شاهنامه و گزارش آن ۳- فهرستها ۴- کتابنامه ۵- برگردان انگلیسی شاهنامه. در آغاز پیشگفتار گزارنده گرامی پس از بحث کوتاهی درباره جهان بینی فرهنگ ایرانی و بیان برتری نگرش ذهنی، درونی و عرفانی در آن، اصلی‌ترین دلیل عدم توجه درخور به گزارش متن شاهنامه را در سنجش با آثار تأویل‌پذیر ادب پارسی، همین روایی و چیرگی ذهنی‌نگرایی در دیدگاه فرهنگی ایرانیان دانسته‌اند که همچون کلیتی علل و عوامل دیگر را نیز دربرمی‌گیرد. سپس شماری از توجیهای مربوط به چرایی بی‌توجهی به شرح شاهنامه و احساس نیاز نکردن در این باره، به کوتاهی گفته شده است. بخش سوم و عمده مقدمه نیز درباره شیوه کار و ویژگیهای کتاب است که در پایان آن جدول نشانه‌های اختصاری نسخه بدلها و علایم آوانویسی آمده است. متن عرضه شده در این شرح بر بنیاد شاهنامه چاپ مسکو است ولی در کنار آن، اختلاف نسخ موجود در دست‌نوشتهایی چون: فلورانس - افزون‌تر از سایر نسخه‌ها - بریتانیا (۶۷۵) لنینگراد (۷۳۳) خاورشناسی شوروی (۸۴۹) و خاورشناسی ۲ (بدون تاریخ)، و ضبط چاپهای: دکتر خالقی مطلق - پیش از همه - ژول مول، بروخیم و آقایان قریب - بهبودی ارائه و در مواقع لزوم با متن مسکو مقابله شده است. تعداد بیتها و داستانهای در نظر گرفته شده برای هر دفتر از مجلدات شرح شاهنامه مطابق با تقسیم‌بندی چاپ مسکو است و از این روی ۹ جلد برای گزارش کامل متن پیش‌بینی شده که فهرست داستانهای هر جلد در آخرین صفحات کتاب ذکر شده است. افزون بر این ۹ دفتر، جلد دهمی نیز به عنوان بیت‌یاب یا به اصطلاح «کشف الابیات» شاهنامه به پیوست این شرح منتشر خواهد شد.

بر اهل فن پوشیده نیست که ارزش جداگانه و بهره علمی این جلد از آن سبب است که تنها کشف الابیات موجود از شاهنامه بر پایه چاپ دکتر دبیر سیاقی است، در حالی که پژوهش خانم بهفر طبق چاپ مسکو خواهد بود و این چاپ تا انتشار و توزیع همه دفترهای تصحیح دکتر خالقی مطلق و بررسی و اظهار نظر درباره میزان اعتبار علمی چاپ آقای جیحونی، علمی‌ترین، آسان‌یاب‌ترین و پرارج‌ترین تصحیح شاهنامه است. در شرح شاهنامه پس از نسخه بدلها در زیر هر بیت به ذکر و توضیح مفردات و ترکیبات آن پرداخته شده که نظرگیرترین ویژگی این بهره از کتاب، ریشه‌شناسی



● شاهنامه فردوسی

سجاد آیدنلو

● انتشارات هیرمند، دفتر یکم، چاپ
اول، ۱۳۸۰

واژگان گزارش شده ۲. فهرست واژه‌های ریشه‌شناسی شده ۳. فهرست واژه‌های عربی ۴. فهرست واژه‌های غیرایرانی/غیرعربی ۵. فهرست نام کسان ۶. فهرست نام مکان[ها]. در این میان، نمایه‌های (۱) تا (۴) می‌تواند همچون واژه‌نامه‌ای هر چند بسیار محدود، مورد استفاده پژوهشگران به ویژه محققان شاهنامه قرار بگیرد، چرا که لغات و ترکیبات بررسی شده از نظر معنایی، ریشه‌شناسی و هویت زبانی را به ترتیب الفبایی (شیوه فرهنگی) در خود گنجانیده است. فهرست مآخذ کتاب، خود شامل چهار بخش است: الف) راهنمای کتابنامه فارسی (ب) فهرست کتابهای فارسی با عنوان «کتابنامه فارسی» ج) فهرست مقالات فارسی د) کتابنامه لاتین، در این فهرستها نام ۱۲۰ کتاب و ۶ مقاله فارسی و ۱۵ منبع خارجی «روی هم ۱۴۱ مآخذ» دیده می‌شود که نشان‌دهنده دقت، همت، حوصله و جست‌وجوی روشمند شارح برای به دست دادن اثری علمی، جامع و سنجیده است و بی‌گمان در این زمانه «کتابسازی» سبب روشنی چشم علاقه‌مندان و محققان خواهد بود.

واپسین بخش کتاب که به زبان انگلیسی است، دو باب دارد نخست: برگردان پیشگفتار گزارنده گرامی به انگلیسی به خامه دکتر هوشنگ رهنما و سپس: ترجمه انگلیسی شاهنامه از آغاز دیباجه تا پایان پادشاهی منوچهر از گزارش آزاد و کوتاه جیمز اتکینسون (James Atkinson)، مترجم انگلیسی شاهنامه در اوایل قرن ۱۹ م، شارح محترم بیشتر در مقدمه (صص: شانزده و هفده) درباره مترجم، ویژگیهای ترجمه او و نیز دلیل آوردن این برگردان در پایان شرح خویش، مطالبی بیان کرده‌اند که نکته شایان توجه آن این است که در ترجمه اتکینسون داستان بر ساخته «جمشید و دختر گورنگ شاه» که در برخی چاپهای شاهنامه در بخش ملحقات آمده،^۷ در متن و پس از فرمانروایی ضحاک بر ایران و گریز جمشید گنجانده شده است. مطلب قابل ذکر دیگر درباره چهارچوب کتاب که در اصل به حوزه چاپ و کارهای فنی آن مربوط می‌شود، طرح روی پوشش جلد کتاب است که درخشش آذرخش در ششی تیره را نشان می‌دهد و پیش از هر چیز یادآور براعت استهلال زیبای داستان رستم و اسفندیار است:

بدرّ همی باد پیراهنش

درفشان شود آتش اندر تنش

جز از آن، خروش رعدآسای یلان شاهنامه و به طور کلی هنگامه آوردگاههای حماسه را نیز خاطر نشان می‌کند. خود شارح محترم

برخی از واژگان است که شارح محترم هدف از این پژوهش را: شناخت لغات پارسی و غیرپارسی شاهنامه و نیز یاری‌رسانی به پژوهشگران متن حماسه ملی بیان کرده و چند مشخصه برای شیوه ریشه‌شناسی گزارش خویش بر شمرده‌اند که عبارت است از:

۱. نشان دادن سیر دگرگونی هر واژه از کهن‌ترین زمان کاربرد آن تا عصر شاهنامه: ایرانی باستان، اوستایی، پارسی باستان، پهلوی اشکانی، پهلوی مانوی و پهلوی ساسانی ۲. بهره‌گیری از منابع در دسترس ۳. استفاده از روش سنتی برای آوانگاری واژگان اوستایی و شیوه جدید برای لغات پهلوی ۴. آوردن ریشه‌شناسیهای عامیانه موجود درباره نامهای شاهنامه، همان‌طور که در مقدمه (ص: سیزده) هم آمده است، بخش ریشه‌شناسی کتاب به شکل گسترده و علمی آن حاصل ویرایش دکتر هوشنگ رهنماست. در این شرح هرگاه در بیتی نام شخصیت، مکان، اصطلاح یا رویدادی حماسی - اساطیری آمده، توضیح مختصر و مفیدی بر پایه منابع اوستایی، پهلوی و اسلامی (عربی و پارسی) درباره آن داده شده است. پس از این مقدمات مفصل و سودمند (نسخه‌بدلها، توضیح لغات و ترکیبات و ریشه‌شناسی) گزارش دقیق بیت به نثر ساده و روشن آمده که در مواردی درباره بعضی بیتهای شایان بحث، نکته‌سنجیها و باریک‌بینیهای قابل توجهی از سوی شارح محترم به کار بسته شده است (برای نمونه: ص ۲۰۵، ابیات ۳۸-۴۱ و ص ۵۰۷، بیت ۳۰) پایان‌دهنده توضیحات هر بیت، برگردان عربی بنداری از بیت یا ابیات - در صورتی که ترجمه آنها در شاهنامه بنداری آمده باشد - است، در این قسمت گزارنده گرامی به خلاصه‌وار یا آزاد بودن و تغییر نوع روایت بیتها نیز در ترجمه بنداری اشاره کرده‌اند.^۵

برتری دیگری که آوردن ترجمه عربی در این شرح دارد، این است که متن جداگانه این برگردان که در ایران فقط یک بار چاپ افست شده،^۶ بسیار کمیاب و دور از دسترس پژوهندگان است، لذا بودن ترجمه عربی زیر بیت یا ابیات مربوط امکان بهره‌گیری از این منبع مهم شاهنامه‌پژوهی را برای محققان به آسانی فراهم می‌آورد و بر اهمیت جنبه مرجع بودن شرح می‌افزاید. پس از پایان متن و شرح آن، فهرستهای کتاب قرار گرفته که به ترتیب چنین است: ۱- فهرست

(پیشگفتار، ص: نوزده) این تصویر را: «آشنایی‌زدایی از طرح‌های همیشگی کتابهای متن‌خوانی کلاسیک» دانسته‌اند. شرح شاهنامه خانم بهفر در میان آثاری که نگارنده دیده است، می‌تواند اصلی‌ترین و سودمندترین منبع درس شاهنامه و ادبیات حماسی در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات پارسی باشد، زیرا غیر از متن شاهنامه و گزارش همه‌بیت‌های آن - که برای نخستین بار به این شیوه صورت می‌گیرد - شماری از نسخه‌بدلها، ترجمه عربی بنداری، برگردان انگلیسی متن و ریشه‌شناسی واژگان را نیز افزون دارد و به تعبیری «چند کتاب است در یک کتاب» که کار پژوهش و بررسی علمی در شاهنامه را برای دانشجویان و پژوهندگان آسان‌تر می‌کند، چنان‌که شارح محترم در پیشگفتار (ص: هجده) نوشته‌اند: «این کتاب دانشجویان زبان و ادبیات فارسی را نخستین مخاطبان خود می‌داند و به همه دانشجویان این رشته در سراسر دنیا پیشکش می‌شود». از آنجایی که گزارنده گرامی از سرفروتنی و روحیه علمی در مقدمه (ص: هجده) آورده‌اند: «هر آنچه در این کتاب نادرست و لغزش پژوهشی شناخته شود، اگر میل به نقد و تصحیح را در دانشوران و شاهنامه‌شناسان برانگیزد، کتاب گامی چند به هدف خود نزدیک‌تر شده است. یعنی زمینه شاهنامه‌پژوهی را در مسیر خود هموارتر ساخته است.»

نگارنده به عنوان یکی از آن نخستین مخاطبان کتاب، یادداشت‌هایی را که به هنگام بهره‌گیری از پژوهش ایشان برداشته است در قالب پیشنهادهایی عرضه می‌کند تا شاید یک از ده آنها تأمل‌انگیز و پذیرفته باشد و قدمی هر چند لنگ در راه دراز آهنگ شاهنامه‌پژوهی شمرده آید، اما پیش از آن، آرزومند و امیدوار است که شرح‌هایی از گونه کار خانم بهفر و دکتر کزازی «نامه باستان» که نگارنده کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی در آنجا به‌کار برده است، در دسترس دانشجویان و پژوهشگران قرار گیرد.

نگارنده به عنوان یکی از آن نخستین مخاطبان کتاب، یادداشت‌هایی را که به هنگام بهره‌گیری از پژوهش ایشان برداشته است در قالب پیشنهادهایی عرضه می‌کند تا شاید یک از ده آنها تأمل‌انگیز و پذیرفته باشد و قدمی هر چند لنگ در راه دراز آهنگ شاهنامه‌پژوهی شمرده آید، اما پیش از آن، آرزومند و امیدوار است که شرح‌هایی از گونه کار خانم بهفر و دکتر کزازی «نامه باستان» که نگارنده کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی در آنجا به‌کار برده است، در دسترس دانشجویان و پژوهشگران قرار گیرد.

۱- به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد
درباره «خداوند خرد» آمده است: «تفسیر فارسی نام اهورامزداست، اهور (خداوند، سرور) + مزدا (خرد) به معنای خداوند و سرور خرد / ص ۲ نخست این که: (اهورامزدا) به معنی «سرور دانا و خداوند آگاه» و «مزدا» در آن به معنای «دانا» است، نه «خرد و دانش»^۸ در حالی که «خداوند خرد» شاهنامه یعنی «پرووردگاری که آفریننده عقل و دانایی» است. دو دیگر: اگر «اهورامزدا» را به معنی «خداوند و سرور خرد» هم بدانیم، «خداوند» آن به معنی «دارنده و صاحب» و از نظر دستوری اضافه تخصصی است. در صورتی که «خداوند خرد» آفریننده عقل» در شاهنامه اضافه تخصصی از نوع فاعل به مفعول است.

۲- سخن هرچه زین گوهران بگذرد
نیابد بدو راه جان و خرد
گزارش بیت چنین است: «هر اندازه که درباره نیروی دریافت و

ادراک انسان سخن به درازا کشد، باز هم روان و خرد از دریافت چستی او ناتوان است / ص ۵ پیشنهاد می‌شود که با توجه به بیت پیش:
نیابد بدو نیز اندیشه راه

که او برتر از نام و از جایگاه
بیت را چنین معنی کنیم: هر سخنی که فراتر از محدوده ادراکات حسی انسان باشد، روح و روان آدمی نمی‌تواند آن را دریابد. به سخنی دیگر خداوند نیز به دلیل خارج بودن از حوزه محسوسات بشری و برتر از نام و جایگاه بودن از دسترس اندیشه انسان به دور است: نه در کنه بی چون سبحان رسید. در بیت بعدی نیز در تأیید و توضیح بیت مورد بحث می‌فرماید: اگر خرد انسانی بخواهد چیزی را برگزیند و دریابد آن را که می‌بیند و در محدوده محسوسات آدمی است، انتخاب می‌کند و بدان دست می‌یابد.^۹

۳- به هستیش باید که خستو شوی
ز گفتاری بی کار یک سو شوی
در توضیح واژه «کار» نوشته‌اند: «فایده، سود، بهره، نک: بیت ۲۰ جمشید / ص ۷»، بیت ۲۰ پادشاهی جمشید بر پایه متن کتاب این است:
بدان تا پرستش بود کارشان

نوان پیش روشن جهان دارشان
در این بیت «کار» به معنای «حرفه و پیشه» به کار رفته است و پیوندی با «کار» در ترکیب «بی‌کار: بیهوده و ناسودمند» ندارد، لذا نمی‌تواند شاهدهی برای کاربرد «کار» در معنی «سود و بهره» باشد.
۴- از این پرده برتر سخن گاه نیست
ز هستی مراندیشه راره نیست

نوان پیش روشن جهان دارشان
در این بیت «کار» به معنای «حرفه و پیشه» به کار رفته است و پیوندی با «کار» در ترکیب «بی‌کار: بیهوده و ناسودمند» ندارد، لذا نمی‌تواند شاهدهی برای کاربرد «کار» در معنی «سود و بهره» باشد.

گزارش پیشنهادی: بالاتر از آنچه در وصف خدا گفته شد، دیگر جای سخن و توصیفی نیست چرا که برای اندیشه و خرد انسانی راهی به سوی آگاهی از هستی یزدان وجود ندارد. مصراع نخست بیان دیگری است از این دو مصراع: کزین برتر اندیشه برنگذرد / در اندیشه سخنه کی گنجد او؟^{۱۰}

۵- ز هر دانشی چون سخن بشنوی
از آموختن یک زمان نغوی
معنای شارح گرامی: «با هرگونه دانشی که اندکی آشنایی یافتی، آنی از فراگرفتن غافل نمی‌شوی و نمی‌آسایی / ص ۱۶ گزارش پیشنهادی نگارنده این است که: درباره هر دانشی که مطلبی بشنوی، باید که لحظه‌ای از یادگیری آن سست و غافل نباشی و حتماً آن را بیاموزی. آن چه جنبه امری و تأکیدی است و وجود (باید) مقدر رادر مصراع دوم استوار می‌کند، بیت پیشین است که به صورت امری آمده:

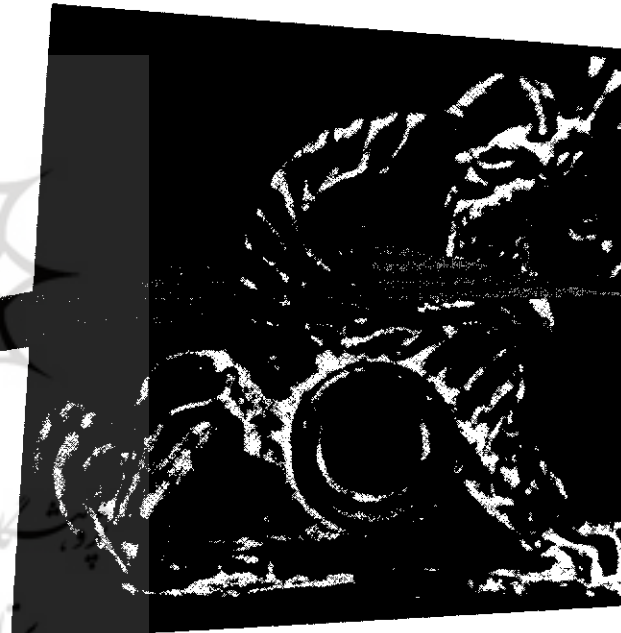
به گفتار دانندگان راه جوی
۶- نخستین که آتش به جنبش دمید
ز گرمیش پس خشکی آمد پدید
وزان پس ز آرام سردی نمود

ز سردی همان باز تری فرود
مصراع دوم هر دو بیت را به ترتیب ناظر بر پدید آمدن کره خاک (خشکی) و آب (تری) دانسته‌اند (صص ۱۸ و ۱۹) پیشنهاد می‌شود که همچون برداشت و گزارش دکتر عبدالوهاب عزام در شاهنامه بنداری،^{۱۱} «گرمی»، «خشکی»، «سردی» و «تری» را در دو بیت به ترتیب

درباره سرشتهای چهارگانه (حرارت)، (یوست)، (برودت) و (رطوبت) بدانیم: «اضطرم النار فظهر الیسیس من حرها و فثأت الحرارة فكان البرد و من البرد نشأت الرطوبة»
 ۷- گهرها یک اندر دگر ساخته

ز هرگونه گردن برافراخته
 برای بیت چنین معنایی آمده است: «هر یک از این عناصر را در دل دیگری آفرید و از آفریدن هر گونه‌ای از موجودات، قدرت و توانش را نمایان است [شاید: ساخت] / ص ۲۰» با توجه به این که در بیت اصلاً سخنی از قدرت نمایی خداوند نیست، این گزارش پیشنهاد می‌شود: آخشیحجان با هم برآمیختند و باعث پدیداری آفریده‌ها و عناصر گوناگون شدند.^{۱۱}

۸- چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ
 زمین شد به کردار روشن چراغ
 «روشن چراغ» را استعاره از «خورشید» گرفته و بیت را این گونه گزارده‌اند: «هنگامی که دریا و کوه و دشت و دمن آفریده شد، زمین همچون خورشید، روشن و پرفروغ شد / ص ۲۲» به نظر می‌رسد که



(روشن چراغ)، در معنای حقیقی و اصلی خود چونان مشبه به کار رفته باشد، همان گونه که در بیت دیگری از شاهنامه نیز باز درباره «زمین» و این بار به همراه «خورشید» آمده است که نشان می‌دهد «چراغ» معنای مجازی ندارد:

چو خورشید برزد سر از کوه و راغ
 زمین شد به کردار زرین چراغ
 (۱۴۸/۳۸۹/۶) ۱۳

۹- ستاره بر او بر، شگفتی نمود
 به خاک اندرون، روشنایی فزود
 معنای داده شده، این است: «ستاره بر زمین تابید، خاک تیره را روشنی بخشید و شگفتیهای آن را پدیدار کرد / ص ۲۲» از این گزارش برمی‌آید که «شگفتی نمودن» را به معنی «چیزهای شگفت‌انگیز را نشان دادن» گرفته‌اند، پیشنهاد می‌شود که «شگفتی

نمود» را فعل مرکب (= کار تعجب‌انگیزی کرد) بدانیم و بیت را چنین معنی کنیم: ستاره شگفت کاری نشان داد و آن روشن کردن زمین تیره بود.

۱۰- سرش راست بر شد چو سرو بلند
 به گفتار خوب و خرد کاربند
 معنای بیت در شرح شاهنامه: «با سخن گفتن نیک و به کار بستن خرد (فرمانبردار خرد بودن) سرو او [در میان دیگر آفریده‌ها] همچون سروی بلند افراشته شد / ص ۲۶» چنین می‌نماید که بیت در وصف ویژگیهای بیرونی و درونی انسان است نه در بیان برتری او بر آفریده‌های دیگر، به‌ویژه که توصیف این «اشرف مخلوقات» بودن با کنایه غریب و نازیبایی چنان مصراع نخست باشد، از این روی این معنا برای بیت پیشنهاد می‌شود: انسان قامتی افراشته و راست چون سرو یافت و به سخنان نیک و فرمان خرد عمل کرد یا دارای توان سخن‌گویی و اندیشه شد.

۱۱- نخستین فکر پستین شمار

تویی خویشتن را به بازی مدار
 درباره مصراع نخست با ضبط: «نخستین فکر پستین شمار» تنها چنین معنایی داده شده است: «ای انسان گرچه تو در چرخه آفرینش آخرین هستی اما در خرد نخستین، پس خود را بیهوده نپندار / ص ۲۸» گزارش پیشنهادی دیگری که نخست بار توسط شادروان دکتر محجوب، به کوتاهی بدان اشاره شده است^{۱۴} و سپس تر دکتر نوربان مفصل تر مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند^{۱۵} و نباید آن را از دیده به دور داشت، این است که: «آن‌گاه که پروردگار به آفرینش اندیشید، نخستین کسی که در فکرش پدید آمدی، تو (انسان) بودی اما در سلسله مراتب خلقت، آخرین واقع شدی.»

۱۲- ز یاقوت سرخ است چرخ کبود
 نه از آب و گرد و نه از باد و دود

از انجایی که
 اشاره شده است، در این بیت نیز برای زدودن ابهام و پیچیدگی معنایی مصراع نخست و نمودن مأخذ سخن استاد توس، ذکر حدیث نبوی: «العرش من یاقوتة حمراء»^{۱۶} ضروری و لازم به نظر می‌رسد چرا که باور کهن مشهور درباره جنس «آسمان» این است که: از سنگ یا فلز ساخته شده است.

۱۳- چو سی روز گردش بیمابدا
 شود تیره گیتی بدو روشنا
 مصراع نخست را چنین گزارده‌اند: «هنگامی که ماه گردش سی روزه را طی می‌کند / ص ۳۴» از این معنی چنین برمی‌آید که در مصراع اول واژه «گردش» به صورت (gardesh) خوانده و (چرخیدن) معنا شده است حال آن که (gerdash) به معنی گرد و اطراف او (=زمین) درست تر می‌نماید چرا که «گردش بیمودن» چرخیدن» مصدر غریب و نادرستی است.

۱۴- چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
 خداوند امر و خداوند نهی
 «چه» را حرف تعلیل و به معنی «زیرا» گرفته‌اند (ص ۳۶) ولی با در نظر داشتن بیت پیش: به گفتار پیغمبرت راه جوی... و بیت‌های سپسین (هم اصیل و هم برافزوده) «چه» نمی‌تواند به این معنی باشد چون بیت مورد بحث از دید معنایی و دستوری دلیل و قید علت بیت یا بیت‌های پیشین نیست، بر همین بنیاد «چه» را باید قید شگفتی و ستایش گرفت: عجب سخن خوشی گفت، چنان که باز در شاهنامه به کار رفته است، برای نمونه:

چه گفت آن سخنگوی آزاد مرد

که آزاد را کاهلی بنده کرد
(خالقی ۲۹/۴۲/۱)

۱۵- حکیم این جهان را چو دریا نهاد

برانگیخته موج از او تندباد
«حکیم» را «خداوند» و «نهاد» را «آفرید» گرفته اند: «یزدان گیتی را همچون دریا آفرید / ص ۳۹» معنای پذیرفته دیگر که نباید نادیده گرفت، این است که «حکیم» را «فردوسی» و «نهاد» را «تصور کرد» بدانیم؛ فردوسی (در عالم تخیل و تصویرگری شاعرانه) جهان را همچون دریایی پنداشت و تصویر کرد که...
۱۶- چو هفتاد کشتی بر او ساخته

همه بادبانها برافراخته
با توجه به گزارش مصراع اول: «هنگامی که هفتاد کشتی بر دریای گیتی برقرار و آماده شد... / ص ۴۰» آشکار می شود که «چو» را به معنی «زمانی که» دانسته اند، در حالی که یکی از ویژگیهای دستوری و سبکی قابل توجه شاهنامه، کاربرد حرف «چو» به معنی تقریب و تخمین پیش از عدد است.^{۱۸} و در این بیت ظرافت هنرمندانه چنین استعمالی بیش از نمونه های دیگر است چرا که از خود حدیث نیز درباره تعداد فرقه ها، دو روایت ارائه شده (۷۲ یا ۷۳ گروه) و مفهوم تقریباً هفتاد به زیبایی این اختلاف شمارگان را می رساند.^{۱۹}

۱۷- یکی پهن کشتی بسان عروس

بیاراسته همچو چشم خروس
(ص ۴۰)
چون در شرح شاهنامه به معانی دوم واژگان و بیتها که می تواند در گزارش بیت درست باشد، اشاره شده، شایسته است که در بیت یاد شده نیز بر روی واژه «عروس» درنگ بیشتری شود. این واژه با همین ضبط بیت، جز از معنای مشهور و رایج خود، به معنی «نوعی کشتی ویژه» و چونان مشبه به «پهن کشتی» نیز پذیرفتنی و قابل گزارش است، چنان که در ابیتی از منوچهری هم «عروس» به همان مفهوم به کار رفته است:

گشت نگارین تدر و پنهان در مرغزار

همچو عروسی غریق در بن دریای چین^{۲۰}

۱۸- خردمند کز دور دریا بدید

کرانه نه پیدا و بن ناپدید
بدانست کوموج خواهد زدن
کس از غرق بیرون نخواهد شدن
به دل گفت اگر بانی و وصی

شوم غرقه دارم دو یار وفی
همانا که باشد مرا دستگیر

خداوند تاج و لوا و سریر
پس از گزارش بیت پایانی نوشته اند: «این بیتها تلمیحی است به این حدیث پیامبر: مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق / ص ۴۱» بهتر است که این حدیث پس از دو بیت:

یکی پهن کشتی بسان عروس

بیاراسته همچو چشم خروس
محمد بدو اندرون با علی

همان اهل بیت نبی و ولی
بباید زیرا چهار بیت مذکور به هیچ روی بانص حدیث همخوان نیست و برخلاف فرموده پیامبر (ص)، که کشتی اهل بیت خویش را نجات یافته می دانند، در این ابیات نبی و وصی نیز در طوفان غرق

می شوند (!) بر همین بنیاد نه تنها بیتهای مورد بحث پیوند درستی با حدیث معروف سفینه ندارد بلکه همین ناسازگاری یکی از دلایل استوار الحاقی بودن آنهاست، همان گونه که دکتر خالقی مطلق در تصحیح خویش نیاورده اند و در مقاله ای بر افزوده بودنشان را با دلایلی چند نشان داده اند که این عدم تطابق، یکی از علل مورد اشاره ایشان است.^{۲۱}

۱۹- کز این نامور نامه شهریار

به گیتی بمانم یکی یادگار
در توضیح «نامورنامه» شهریار» می خوانیم: «کتاب بلند آوازه شاهان، شاهنامه، خدای نامه» در معنی بیت هم آمده است: «تا از این کتاب نام بردار خسروان (خدای نامه) در جهان یادگاری برجا بگذارم / ص ۴۶» باید توجه داشت که همان معنی «شاهنامه» - و به گمان نزدیک به یقین شاهنامه ابومنصوری - برای ترکیب «نامورنامه» شهریار» درست است و «خدای نامه» پهلوی برای آن هیچ محمل و توجیهی ندارد.

۲۰- ز خاور بیاراست تا باختر

پدید آمد از فراوکان زر
«کان زر: گنج طلا، استعاره از رونق و آبادانی» و گزارش بیت: «از مشرق تا مغرب را آبادان کرد و از شکوه او گنج طلا (رونق و آبادانی) پدیدار شد / ص ۶۴» نوشته اند که در سال ۳۹۴ ه. ق. در سیستان معدن طلایی پدید آمد.^{۲۲} بر این اساس شاید «کان زر» در معنای حقیقی خود به کار رفته و ناظر بر همان رویداد تاریخی روزگار محمود باشد که دست آویزی برای ستایش او شده است.

۲۱- همه روی گیتی شب لاژورد

از آن شمع گشتی چو یاقوت زرد
در توضیح «یاقوت زرد» نوشته اند: «گونه ای یاقوت به رنگ زرد، استعاره از روشنایی خورشید / ص ۶۵» در این بیت - همان طور که خود گزارنده گرامی نیز در معنی بیت به درستی آورده اند - «یاقوت زرد» کاربرد استعاری ندارد و به عنوان مشبه به روشنایی در مفهوم حقیقی خود استعمال شده است و نباید آن را استعاره از «پرتو آفتاب» گرفت.

۲۲- ز ایراندر آمد به هنگام، نم

جهان شد به کردار باغ ارم
معنی بیت: «به هنگام پادشاهی اش چون باران [سرشار از برکت] از آسمان بارید و گیتی به مانند باغ ارم زیبا و باشکوه شد / ص ۷۱» گویا سهو چایی یا نگارشی در ساختار جمله و ترتیب اجزای گزارش مصراع نخست بیت، روی داده و معنای نادرست و تا اندازه ای ناروشن از مصراع اول به دست داده شده است. مفهوم ساده بیت این است که: [در روزگار شهریاری محمود] باران به موقع بارید و گیتی همچون باغ ارم آراسته و زیبا شد.

۲۳- ببخشد درم هرچه یابد ز دهر

همی آفرین یابد از دهر بهر
«دهر» را به معنی «مردم دنیا» گرفته و بیت را چنین معنی کرده اند: «[سپه سالار توس] هر ثروتی که می یابد به دیگران می بخشد، از این رو از ستایش مردم بهره مند می شود / ص ۷۵» پیشنهاد می شود که در مصراع دوم «دهر» به همان معنی حقیقی خود یعنی «روزگار» گرفته شود که در این صورت مبالغه بیت نیز افزون تر خواهد بود؛ روزگار او را ستایش می کند.

۲۴- مگر کز پدر یاد دارد پسر

بگوید تو را یک به یک در به در
گزارش بیت: «شاید پسری (فرزند)، پدرانش را به خاطر داشته

باشد و از آنان جزء به جزء و بخش به بخش برای تو سخن بگوید /ص ۸۰» پیشنهاد می‌شود که «یاد داشتن از...» را به معنی «شنیدن و بیان کردن» بدانیم و مصراع نخست را این گونه گزارش کنیم: «شاید پسری از پدرش شنیده و به یاد سپرده باشد و آن را نقل کند.» در این صورت، بیت به سنت نقل شفاهی و نگهداری زبانی و سینه به سینه داستانهای باستان اشاره دارد که نزد ایرانیان کهن رایج بوده است. بنداری نیز در ترجمه بیت می‌نویسد: «الا ان پروی ولد عن والده ماسمع.»

۲۵- پژوهنده نامه باستان

که از پهلوانان زند داستان در بخشی از توضیحات این بیت آورده‌اند: «نیز شایان یادآوری است که به دلیل شفاهی بودن مآخذ اصلی فردوسی و اتکای او به سنت شعری شفاهی، بیشتر این مآخذ قابل بازیابی و شناسایی نیست /ص ۸۱» نظریه شفاهی بودن منابع بنیادین شاهنامه که ابتدا توسط دو پژوهشگر آمریکایی با نامهای میلمان پاری (Milman Parry) و آلبردرد (Albert Lord) ارائه و سپس تر به وسیله دکتر الگا دیویدسن (Olga Davidson) دیگر محقق آمریکایی به گونه گسترده تر مطرح و بررسی شد،^{۲۳} دیدگاه سست پایه‌ای است که مورد نقد چند تن از شاهنامه‌شناسان و منتقدان ایرانی قرار گرفت و^{۲۴} نباید در تحقیقات شاهنامه‌شناختی جدید بدان استناد جست. صورت پذیرفته، علمی و تعدیل یافته این نظر درباره منابع شاهنامه این است که: فردوسی ممکن است در نظم شاهنامه از داستانهای شفاهی نیز بهره برده باشد اما بی هیچ گمان مآخذ اصلی او مکتوب بوده است.

۲۶- چو آمد به برج حمل آفتاب

جهان گشت با فر و آیین و آب در توضیحات مربوط به این بیت می‌خوانیم: «گفتنی است که در تعبیر پیشینیان به مجرد حلول آفتاب از برجی به برج دیگر، فصل نیز به فصل دیگر تغییر می‌یابد /ص ۸۲» گمان می‌رود که جمله آخر باید این گونه باشد که: ماه نیز به ماه دیگر تغییر می‌یابد. چون بر پایه جمله مذکور تعداد فصول در نزد پیشینیان باید ۱۲ فصل باشد (با رویکرد به شماره بروج) که چنین نیست. در ستاره‌شناسی کهن - که در ادب پارسی نیز بازتاب یافته - هر سه برج برابر با یک فصل بوده است و ورود آفتاب به برج جدید، آغاز ماهی نو شمرده می‌شد.^{۲۵}

۲۷- یکایک بیامد خجسته سروش

به سان پری پلنگینه پوش در بخشی از توضیح «پری» آمده است: «از مجموعه اشاره‌های مربوط به پری در شاهنامه و کتابهای دیگر فارسی و افسانه‌ها و داستانهای عامیانه چنین برمی‌آید که در ایران دوره اسلامی، پری - آنچنان که پیروان آیین مزدیسنان باور داشتند - موجودی زشت و ناخجسته نیست /ص ۹۲» این حکم را نمی‌توان بدون استثنا تعمیم کلی داد چون اشاراتی در شاهنامه وجود دارد که با پندار گجستگی «پری» در آیین زرتشتی مرتبط است و نشان می‌دهد که رگه‌هایی از این باور به واسطه شاهنامه به ادبیات پارسی و دوره اسلامی ایران نیز ره یافته است، از جمله در داستان بر ساخته بیژن در پیشگاه افراسیاب برای بی گناه جلوه دادن خود و منیژه، می‌خوانیم:

پری یک به یک زاهر من کرد یاد

میان سواران در آمد چو باد

مرا ناگهان در عماری نشانند

بر آن خوب چهره فسونی بخواند

که تا اندر ایوان نیامد ز خواب

نجنبید و من چشم کرده پر آب

گناهی مرا اندر این بوده نیست

منیژه بدین کار آلوده نیست

پری بی گمان بخت برگشته بود

که بر من همی جادوی آزمود

(مسکو ۲۶/۵ و ۳۱۴/۲۷ - ۳۱۸)

۲۸- بگفتش و رازین سخن در به در

که دشمن چه سازد همی با پدر

در معنی بیت آمده: «برای سیامک از جزء به جزء نیت اهریمن

درباره پدرش سخن گفت /ص ۹۲» دو بیت پیش از این بیت بر پایه

متن کتاب چنین است:

کیومرث زین خود کی آگاه بود

که تخت مهی را جز او شاه بود

یکایک بیامد خجسته سروش

به سان پری پلنگینه پوش

بر این اساس مرجع ضمیر «او» در مصراع نخست بیت مورد

بحث باید «گیومرث» باشد نه «سیامک» و سروش بر گیومرث فرود

آمده است چنان که بنداری می‌گوید: «فارس الله تعالی ملک‌الالی ایبه

فاخبره» در این میان تنها نکته نیازمند توضیح، واژه «پدر» در مصراع

دوم است که پیشنهاد می‌شود آن را به معنی اهریمن بزرگ و اصلی

بدانیم چون در بیت‌های پیشین آمده است که دشمن گیومرث، اهریمن

بود و فرزند گرگ خوی او نیز از رشک سیامک تیره روز شده بود، از

این روی معنای بیت چنین می‌تواند باشد: «[سروش] به گیومرث

گفت که دشمن (= اهریمن زاده)، با پدرش (= اهریمن)، در چه قصدی

است.» این که در بیت بعدی نیز فردوسی می‌فرماید:

سخن چون به گوش سیامک رسید

ز کردار بد خواه دیو پلید

نشان می‌دهد که پیام ایزدی نخست بر گیومرث وارد شده و

سپس به گوش سیامک رسیده است، در واقع کاربرد ترکیب «سخن

به گوش کسی رسیدن» راهنما و قرینه گزارش درست بیت قبلی

است.

۲۹- از آن بدکنش دیوروی زمین

بپرداز و پردخته کن دل ز کین

در توضیح «دل» نوشته‌اند: «دل در شاهنامه به معنی مغز و شکم

نیز به کار رفته است /ص ۹۸» شایسته است که شارح محترم برای این

معانی «دل» شواهدی از شاهنامه ارائه دهند چرا که «دل» به آن معانی،

اندکی غریب و نامأنوس می‌نماید به‌ویژه که «مغز» به عنوان مرکز

خرد و اندیشه در تقابل با «دل» چونان کانون احساسات و عواطف

قرار دارد.

۳۰- به پای اندر افگند و بسپرد خوار

دریده بر او چرم و برگشته کار

در این بیت واژه «خوار» را فقط به معنی: «به آسودگی، به آسانی،

به چستی = چالاکانه /ص ۱۰۵» گرفته‌اند. در صورتی که به معنای: به

پستی و ذلت و تحقیر هم می‌تواند باشد، «خوار» به این مفهوم بارها در

شاهنامه به کار رفته است، برای نمونه:

کشیدندشان خسته و بسته خوار

به جان خواستند آن زمان زینهار

(مسکو ۳۸/۱ - ۳۸)

۳۱- نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ

گرفتش یکی سنگ و شد تیزچنگ

«شد» را «گریخت» و «تیزچنگ» را صفت «مار» دانسته و بیت را

چنین معنی کرده‌اند: «هوشنگ هوشیار و فرزانه [به مار] نگه کرد

سنگی برداشت و مار چابک گریخت / ص ۱۱۱» پیشنهاد می‌شود که «شد» را به معنی «رفت» و «تیزچنگ» را قید آن و هر دو را مربوط به هوشنگ بدانیم: هوشنگ سنگی به دست گرفت و نیرومند و شتابان [به سوی مار] رفت. این نکته را نیز باید در نظر داشت که در بیت بعدی به گریختن و رهایی مار از هوشنگ اشاره شده است: به زور کیانی رهانید دست

۳۲- جهان سوز مار از جهان جوی جست
چو بشناخت آهنگری پیشه کرد

از آهنگری اره و تیشه کرد
گزارش بیت: «هنگامی که آهنگری را شناخت، آن را پیشه خود کرد و از راه آهنگری ابزارهایی چون اره و تیشه را ساخت / ص ۱۱۵» این بیت از نظر ترتیب معنایی و منطقی، دنباله ابیات مربوط به پیدایی آهن است که روایت الحاقی کشف آتش،^{۳۶} میان آنها جدایی انداخته است، از این روی اگر توالی اصلی آنها را در نظر بگیریم:

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ
سر مایه کرد آهن آبگون
کز آن سنگ خارا کشیدش برون
چو بشناخت آهنگری پیشه کرد

از آهنگری اره و تیشه کرد
چو بشناخت آهنگری پیشه کرد

مصراع نخست را به این دو صورت معنی کرده‌اند: «۱- نام شهرسپ (آوازه نیک شهرسپ) در همه جا بلند بود. ۲- در همه جا او به نام شهرسپ خوانده می‌شد / ص ۱۲۹» پیشنهاد نگارنده این است: این پاک دستور تهمورت^{۳۷} که در هر جای نامبردار بود، شهرسپ نام داشت.

۳۶- به فرجه‌انداز بستش میان

به گردن برآورد گرز گران
درباره «بستش» آمده: «بست او را، بست + ش زائد / ص ۱۳۲» پیوند ضمیر «ش» به فعل سوم شخص مفرد برای تأکید فاعل و از ویژگیهای سبکی - دستوری شاهنامه است و نباید آن را کلمه زایدی دانست.^{۳۸} جالب است که خود شارح گرامی در جای دیگر (ص ۱۵۲، بیت ۳۹) به «فاعلی» بودن این نوع «ش» اشاره کرده‌اند.

۳۷- گروهی که کاتوزیان خوانی اش

به رسم پرستندگان دانی اش
درباره واژه «کاتوزیان» با رجوع به مقاله شادروان استاد ماهیار نوبی،^{۳۹} صورت درست و به کار رفته آن توسط فردوسی را «آثرونان: Atharwanan» دانسته‌اند (ص ۱۴۶) آخرین و مستندترین پژوهش در این باره که به پای صورت اصیل و نیز وجه مورد استعمال این واژگان

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ
سر مایه کرد آهن آبگون
کز آن سنگ خارا کشیدش برون
چو بشناخت آهنگری پیشه کرد

از آهنگری اره و تیشه کرد
چو بشناخت آهنگری پیشه کرد

نشسته بر او شاه فرمانروا
معنی داده شده برای بیت: «[تخت] مانند خورشیدی درخشان در میان آسمان جلوه می‌کرد در حالی که شاه فرمان‌روا بر آن نشسته بود / ص ۱۵۵» با رویکرد به تائید فرکیانی از شاهان در پندارهای کهن حماسی - اساطیری،^{۴۱} همانندیهای اساطیری خورشید و جمشید^{۴۲} و بر این بنیاد کاربرد استعاره و تشبیهی جمشید برای خورشید در متون نظم و نثر پارسی،^{۴۳} این گزارش را نیز نباید از دیده به دور داشت: جمشید بر روی تخت، همچون خورشید فروزان در میان آسمان بود. ۳۹- که مرداس نام گران مایه بود

به داد و دهش برترین پایه بود
در این بیت نام پدر ضحاک را «مرداس: merdas» خوانده و چند گزارش درباره ساخت واژگانی و معنای آن آورده‌اند (ص ۱۶۴)، اما بر بنیاد نظریه‌ای دیگر - که مورد توجه و اشاره شارح محترم قرار نگرفته است - که نخستین بار R. Roth و استانشناس آلمانی در سال ۱۸۵۰ م. ارائه داد و سپس تر دکتر محمود امیدسالار، شاهنامه‌پژوه ایرانی مقیم آمریکا، به صورت گسترده‌تر مورد بحث و بررسی قرار داد، «مرداس: merdas» با همین تلفظ به معنی «مردخوار: مرد + اس» و همان صفت ضحاک است. این دیدگاه توسط دکتر خالقی مطلق پذیرفته و ستوده شده است^{۴۴} و روان شاد استاد دکتر زرین کوب نیز با دیده قبول بدان نگریسته‌اند.^{۴۵}

۴۰- مرآن پادشا را در اندر سرای

یکی بوستان بود بس دلگشای
در مصراع نخست «اندر سرای» را مرکب و به معنی «اندرونی» دانسته‌اند (ص ۱۷۳) در حالی که «اندر» و «سرای» دو واژه جداگانه‌اند و «در اندر» با هم دو حرف اضافه برای یک متمم (= سرای) است که از ویژگیهای دستوری و سبکی باریک و شایان توجه شاهنامه است و بیشتر مصححان و گزارشندگان شاهنامه را به گمان و اشتباه می‌افکند، دو نمونه دیگر از این نوع کاربرد در بیتهای زیر دیده می‌شود:

۴۱- جهان از بدی‌ها بشویم به رای

پس آن‌که کنم درگهی گردپای
مصراع دوم را با این ضبط چنین گزارده‌اند: «پس از آن کاخی دایره‌ای (عمارتی / دژ) مدور) خواهم ساخت / ص ۱۲۴» این معنی تا اندازه‌ای غریب، نتیجه خواندن «در، گهی» به صورت «درگهی: کاخی، درگاهی» است در حالی که در ویرایش دکتر حمیدیان از چاپ مسکو برای درستی قرائت، بین حرف اضافه «در» و «گهی» فاصله گذاشته شده است. دیگر این که «گرد پای کردن» کنایه از «آسوده نشستن» است، چنان که در این بیت از هفت پیکر نظامی آمده است: فلکی پای گرد کرده بناز

نه فلک را به گرد او پرواز
بر این بنیاد گزارش مصراع این گونه می‌تواند باشد: پس از آن آسوده بر تختی می‌نشینم. همچنین ایشان ضبط متن دکتر خالقی مطلق: «پس آن‌که کنم در یکی گردپای» را به صورت: «پس از آن در حین پادشاهی گوشه خواهم گزید / ص ۱۲۴» معنی کرده‌اند که پیشنهاد می‌شود چنین گزارده شود: پس از آن در پادشاهی راحت خواهم نشست.

۳۴- به کوشش از او کرد پوشش به رای

به گستردنی بد هم اوره نمای
در مصراع نخست و گزارش بیت «رای» را به دو معنی: ۱- آیین ۲- میل، گرفته‌اند (ص ۱۲۵) پیشنهاد می‌شود واژه را به همان معنی «اندیشه و خرد» بدانیم و بیت را چنین معنی کنیم که: [تهمورت] با کوشش و نیز با بهره‌مندی از نیروی فکر و اندیشه از بافته‌ها، لباس ساخت.

۳۵- خنیده به هر جای شهرسپ نام

نزد جز به نیکی به هر جای گام
«شهرسپ نام» را مقلوب ترکیب اضافی «نام شهرسپ» دانسته و

بهاری است خرم در اندر بهشت

همه خاک عنبر، همه زر خشت
(خالقی، ۱/۱۳۴/۷۲۷)

یکی بوستان بُد در اندر بهشت

به بالای او سرو دهقان نکشت
(مسکو ۲/۱۸۷/۲۴۴)

۴۱- چو بشنید ضحاک بنواختش

ز بهر خورش جایگه ساختش
در مصراع دوم «ساختن» را به معنی اصلی «بنا کردن، عمارت کردن» گرفته و مصراع را چنین معنا کرده‌اند: «آشپزخانه‌ای (جایی برای پخت خوراک) برایش بنا کرد / ص ۱۷۹» با توجه به بیت‌های بعدی که نشان‌دهنده بودن خوالیگری و خورش‌خانه پیش از چاره‌گری اهریمن است:

کلید خورش‌خانه پادشا

بدو داد دستور فرمان روا

۴۳- خورش‌خانه پادشاه جهان

گرفت آن دو بیداردل، در نهان
بیت را چنین گزارده‌اند: «آن دو مرد هوشمند آشپزخانه شاه جهان (ضحاک) را پنهانی در دست گرفتند / ص ۲۰۲» با در نظر داشتن این که خوالیگری ارمایل و گرمایل در خورش‌خانه ضحاک، پنهانی نبوده است و قرینه‌ای گواه بر این موضوع در شاهنامه وجود ندارد، پیشنهاد این است که «در نهان» را در مصراع دوم مربوط به «بیداردل» و ترکیب «بیداردل در نهان» را روی هم صفت - جانشین موصوف - ارمایل و گرمایل و به معنی «دارای نیک‌پاک و نیک سگالی باطنی و پنهانی» بدانیم و بیت را این‌گونه معنی کنیم: ارمایل و گرمایل که در اندرون و دل خود، نیک‌اندیش و در پی چاره‌جویی بودند، آشپزخانه ضحاک را به دست گرفتند. از ادامه داستان نیز به وضوح برمی‌آید که بیداردلی و چاره‌اندیشی این دو، پنهانی و به دور از آگاهی ضحاک و روزبانان او انجام می‌گیرد.

۴۴- کمر بستن و رفتن شاهوار

به چنگ اندرون، گرزّه گاو سار
معنی ارائه شده: «عزم و اراده و رفتارشان شاهانه بود و مرد جوان‌تر گزری گاو چهره هم به دست داشت / ص ۲۰۸» گزارنده گرامی مصراع نخست را درباره برادران مهتر فریدون و مصراع دوم را درباره خود او گرفته‌اند اما چون در بیت‌های بعد و نیز مصراع دوم بیت نخست بر سر فریدون است، پیشنهاد می‌شود که در اینجا نیز هر دو مصراع را فریدون

فریدون) به هیئت شاهانه می‌نمود و رفتار می‌نمود (فریدون) گزری گاو سار داشت.

۴۵- همی تاختی تا دماوند کوه

کشان و دوان از پس اندر گروه
بیت را چنین معنی کرده‌اند: «[اسب را با شدت] به سوی کوه دماوند می‌رانند، در حالی که او (ضحاک) را در پشت سر گروه می‌کشید و می‌دواند / ص ۲۰۸» پیشنهاد نگارنده درباره گزارش این بیت از خواب دیدن ضحاک، فریدون و برادرانش را این است: [فریدون] ضحاک را کشان و دوان [براسپ] به سوی کوه دماوند می‌برد در حالی که گروه (مردم و سپاهیان یا طبق خواب دو برادر مهتر فریدون) پشت سر او بودند. در واقع در این پیشنهاد «از پس اندر» توصیف حالت «گروه» همراه فریدون گرفته می‌شود که به نظر درست‌تر می‌آید چون در تعبیر عملی خواب در ادامه داستان می‌بینیم که پس از رسیدن فریدون و یارانش به شیرخون، سروش به فریدون می‌گوید:

که این بسته را تا دماوند کوه

ببر هم چنین تا زنان بی گروه
(خالقی ۱/۸۴/۴۷۸)
و این نشان می‌دهد که فریدون، ضحاک را گرفتار و بسته، همراه گروهی که بی‌گمان در پشت او (پس اندر) حرکت می‌کردند، به طرف زندان جاودان او می‌برده است، چنان که باز در بیت‌های دیگر می‌بینیم:

دَمادُم برون رفت لشکر ز شهر

و زان شاه نایافته شهر بهر
ببردند ضحاک را بسته زار

به پشت هیونی برفاکنده خوار
(خالقی ۱/۸۴/۴۷۱ و ۴۷۲)

۴۶- چنین گفت ضحاک را از نواز

که شاها چه بودت نگویی به راز
در مصراع دوم برای «به راز» دو معنا ارائه شده: «۱- در نهان: در



فراوان نبود آن زمان پرورش

که کم‌تر بُد از خوردنی‌ها خورش
پیشنهاد می‌شود «جایگه ساختن» را به مفهوم کنایی «برکشیدن و موقعیت و شغل دادن» بدانیم و مصراع را این‌گونه معنی کنیم: برای پختن غذا و خوالیگری او را برکشید و موقعیت و مقامی ابرای این کار ابدو داد.

۴۲- شنودند کان جا یکی مهتر است

بر از هول شاه اژدها پیکر است
«اژدهاپیکر» را به معنی مجازی «درشت اندام و نیرومند» گرفته‌اند (ص ۱۸۸) اما در کنار آن، نباید معنای «اژدها شکل» را نیز با توجه به ماردوشی ضحاک نادیده گرفت، چنان که بلافاصله در دو بیت پس از آن، با ملاحظه همین ویژگی آمده است:
کی اژدها فش بیامد چو باد

به ایران زمین تاج بر سر نهاد
در تحلیل اساطیری، «اژدهاپیکر» ناظر بر سرشت نخستین و اصلی ضحاک (اژی‌دهاک) در اساطیر هند و ایرانی است.^{۳۶}

نهان چه بر سر آمد ۲- به طور خصوصی: به طور خصوصی به ما نمی‌گویی چه برایت پیش آمد /ص ۲۰۹، پیشنهاد دیگری که می‌توان کرد این است که با عنایت به کاربرد واژه «راز» به معنی «هذیان» در بیته از داستان سیاوش: ۳۷

چو یک پاس بگذشت از تیره شب

چنان چون کسی راز گوید به تب
(مسکو ۳/۴۸/۷۱۲)

در این بیت نیز اگر واژه را به همان مفهوم بگیریم، مصراع دوم چنین معنایی می‌یابد: به ما نمی‌گویی که در هذیان و عالم افکار پریشان چه برای تو پیش آمد و چه دیدی؟
۴۷. لب موبدان خشک و رخساره تر

زبان پر ز گفتار با یکدگر

مصراع نخست را چنین معنی کرده‌اند: «در حالی که لبشان [از ترس] خشک و چهره‌شان خیس [از اشک] بود /ص ۲۱۴» پیشنهاد می‌شود که «تر شدن رخساره» را ناشی از عرق ترس موبدان بدانیم نه گریه و اشک آنها که چندان مناسب و دلپذیر نیز نمی‌نماید.

۴۸- که گر بودنی باز گویم راست

به جان است پیکار و جان بی‌بهاست

معنای ارائه شده: «چرا که اگر سرنوشت [ضحاک] را به درستی به او بگویم به این می‌ماند که با زندگی مان بجنگیم (خودکشی کنیم) و جان مادر نزد او بی ارزش است /ص ۲۱۵»، «بی‌بها» را چنان که باز در شاهنامه نمونه کاربرد دارد:

سربی بها را ستاند بها

مگر بتر از بیجه اژدها

(خالقی ۱/۱۳۳/۷۰۵)

می‌توان به معنی: بسیار گرامی و گران به طوری که قابل ارزش‌گذاری نباشد، دانست. در این صورت گزارش بیت - با حفظ بخشهای دیگر در معنی شارح محترم - چنین خواهد بود: ... و در حالی که جان سخت ارزشمند است و نمی‌توان بهایی برای آن تعیین کرد.

۴۹- و گر نشنود بودنی‌ها درست

بباید هم اکنون ز جان دست شست

گزارش بیت در شرح شاهنامه: «و اگر او درستی آنچه را که ما درباره سرنوشت می‌گویم، نپذیرد (باور نکند) ما از هم اکنون باید ترک جان بگویم /ص ۲۱۵» پیشنهاد نگارنده: در مصراع نخست «نشود» به همان معنای رایج خود گرفته شود: و اگر رویدادهای آینده (سرنوشت) را به درستی از ما نشنود. در این بیت و بیت پیش از آن، ترس و دل‌آشوبی خواب‌گزاران از این است که ضحاک در هر دو صورت: شنیدن گزارش درست خواب (به دلیل آگاهی از کشته شدن خود) و نشنیدن تعبیر حقیقی آن (به سبب دروغ‌گویی و سرپیچی دانایان) آنها را خواهد کشت.

۵۰- چو آن پوست بر نیزه بر، دید کی

به نیکی یکی اختر افگند بی

مصراع دوم را به معنی: «آن را به فال نیک گرفت /ص ۲۱۵» آورده‌اند اما از آنجایی که یک بیت بعد به فرخنده شمرده شدن درفش اشاره شده است، پیشنهاد می‌شود. در اینجا «اختر» را به معنی مجازی «درفش» و «پی افگندن» را «ساختن» بگیریم: زمانی که فریدون آن پوست آهنگری را بر سر نیزه دید، به خوبی از آن درفشی ساخت.

۵۱- گشادند بر آفریدون سخن

که نو باش تا هست گیتی کهن

(ص ۲۶۹)

در این بیت واژگان قافیه باید به صورت اصیل و ریشه‌ای آنها

(Saxon) و (Kahon) حرکت‌گذاری و خوانده شود. ۳۸

۵۲- بگفتند کو سوی هندوستان

بشد تا کند بند جادوستان

«بند کردن» را «محکم کردن، استوار کردن» و بیت را چنین معنی کرده‌اند: «گفتند که ضحاک به هندوستان رفت تا جایگاه جادوگران را محکم و استوار کند/ص ۲۷۳» با رویکرد به بیت بعد که می‌گوید: ببرد سربی گناهان هزار

هراسان شده است از بد روزگار

«بند کردن» را باید در معنایی منفی و سازگار با این بیت گرفت، از این روی پیشنهاد می‌شود که: مصراع را قرائت: بشد تا کند بند جادوستان، بخوانیم و «بند کردن» را «چاره‌گری اهریمنی» بدانیم: ۳۹ رفت تا چاره ویژه سرزمین جادوان را انجام دهد. این «بند» و افسون چنان که از چند بیت پسین برمی‌آید، تن شستن در خون انسان و جانور است ۴۰ و با «ببرد سربی گناهان هزار» همخوانی دارد. یا این که با خواندن مصراع به صورت: «بشد تا کند بند، جادوستان» (بند کردن) را «اسیر کردن» ۴۱ و مصراع را این‌گونه معنا کنیم: رفت تا مردمان سرزمین جادوان (= هند) را گرفتار کند و: ببرد سربی گناهان هزار.

۵۳- که آید که گیرد سر تخت تو

چه گونه فرو پژمرد بخت تو

«که» را در آغاز بیت، «که بیانی، گفت که/ص ۲۷۴» دانسته‌اند. با

در نظر داشتن بیت پیشین:

کجا گفته بودش یکی پیش بین

که پردختگی گردد از تو زمین

پیشنهاد می‌شود «که» را به معنی «چه کسی» بگیریم و بیت را چنین معنی کنیم: [پیش‌گویی گفته بود که] چه کسی می‌آید و پادشاهی تو را می‌گیرد و نیز چگونه بخت تو تباه می‌گردد. این معنی با رویکرد به بیت‌های قبلی داستان که موبدان خواب‌گزار، (فریدون) را معرفی می‌کنند، دقیق‌تر می‌نماید. همچنین از نظر دستوری «که» بیانی در آغاز مصراع دوم بیت پیش آمده است و نیازی به تکرار آن بر سر مفعول دوم «گفته بودش» نیست. ۴۲

۵۴- چرا تو نسازی همی کار خویش

که هرگز نیامدت از این کار پیش

با قرائت «کار پیش» در پایان مصراع دوم، بیت را به دو گونه معنی کرده‌اند: ۱- «چرا [چون گذشته] که هرگز برایت چنین رویدادی پیش نیامد به کارهایت سامان نمی‌دهی/چاره نمی‌جویی؟ ۲- چرا کارهایت را به گونه‌ای سامان ندادی تا هرگز چنین رویدادی برایت پیش نیاید؟ /ص ۲۸۵» پیشنهاد می‌شود که مصراع دوم چنین خوانده شود: که هرگز نیامدت از این کار، پیش. در این خوانش، گزارش بیت نیز آشکار است: چرا تو چاره‌اندیشی و اقدام نمی‌کنی چرا که هیچ‌گاه قبلاً چنین اتفاقی برایت رخ نداده است.

۵۵- شما دیر مانید و خرم بوید

به رامش سوی ورزش خود شوید

درباره «بوید» نوشته‌اند: «در این جا به ضرورت رعایت قافیه با فتحه اول خوانده می‌شود/ص ۲۹۵» باید توجه داشت که قافیه دارای حروف الحاقی است، بر همین بنیاد خواندن «بوید» به صورت اصلی و درست آن هیچ‌گونه ایرادی ندارد و نیازی به تغییر تلفظ به ضرورت قافیه نیست. در قواعد قافیه هر گاه کلمه قافیه دارای حرف یا حروف الحاقی (وصل، خروج، مزید و نایره) باشد، رعایت حرکت

حذو و توجیه در واژگان قافیه ضروری نیست^{۴۳}، چنان که در بیتی دیگر از شاهنامه باز می‌بینیم:

شما هرچ گویم زمن بشنوید

اگر کار بندید خرم بُوید
(خالقی ۱۵۵/۹۹/۱)

۵۶- نشستند فرزندگان شاد کام

گرفتند هر یک زیاقوت، جام
«یاقوت» را استعاره از «شراب لعل فام» گرفته و مصراع دوم را این گونه معنی کرده‌اند: «هر یک پیاله‌ای از شراب سرخ رنگ به دست گرفتند/ ص ۳۰۵» پیشنهاد می‌شود که «از» را به اصطلاح دستوری، بیان جنس^{۴۴} و «یاقوت» را به معنای اصلی آن بدانیم، چنان که در جاهای دیگر شاهنامه نیز آشکارا درباره «جام باده» به کار رفته است و مفهوم استعاری ندارد:

سبم هفته چون کارها گشت راست

می و جام یاقوت و می خواره خواست
(مسکو ۸۷۰/۱۲۳/۲)

بر این پایه گزارش مصراع چنین است: جام باده‌ای که از جنس یاقوت بود، به کف گرفتند.

۵۷- به نیکی بیست از همه دست بد

چنانک از ره هوشیاران سزد
برای مصراع نخست این معنی آمده است: «به درستی امکان بدکرداری را از همگان گرفت/ ص ۳۱۴» پیشنهاد دیگر این است که: دست بدی را از همگان بازداشت (همه مردم را از دست بدی رهایی داد)

۵۸- پدر نوز ناکرده از ناز نام

همی پیش پیلان نهادند گام
درباره این بیت نوشته‌اند: «این که چرا فریدون پسرانش را تا پیش از ازدواج نام ناکرده بود- در صورتی که نام ناکردن در معنای نام نگذاشتن باشد نه نامزد کردن- از نظر نگارنده مبهم است/ ص ۳۱۷» دلیل این کار همان گونه که دکتر راشد محصل یادآور شده‌اند، این است که: «نام گذاری فرزند پس از بلوغ، با توجه به اساطیر ملل مختلف سنتی بسیار کهن است که پس از یال برکشیدن فرزند با توجه به کارهایی که کرده و واکنشی که در برخورد با مشکلات نشان داده است، نامی برمی‌گزینند.»^{۴۵}

۵۹- کنون این گرامی دو گونه گهر

باید برآمیخت بایکدگر
در توضیح «برآمیخت» آمده است: «برآمیخت (کاربرد گاه به گاه ماضی به جای مضارع التزامی از ویژگیهای شاهنامه است)/ ص ۳۲۵» به نظر می‌رسد که در این جا ماده ماضی به جای مصدر به کار رفته است و جمله به اصطلاح از نوع جملات دو بخشی نهاد و گزاره‌ای است و «باید» در آن از افعال تابع پذیر به شمار می‌رود^{۴۶}، لذا تأویل دستوری بیت چنین است: اکنون، برآمیختن این دو گونه گهر گرامی با یکدیگر نباید (ضروری و لازم است) چنان که در بیت آغازین پیش درآمد معروف رستم و اسفندیار، فعل «خورد» به جای مصدر به کار رفته است و نه در مقام مضارع التزامی: کنون خورد باید می خوش گوار...

۶۰- سروش اربابید چو ایشان عروس

دهد پیش هر یک مگر خاک بوس
در توضیح «مگر» می‌خوانیم: «باشد که، به جاست که، چه نیکوست» و گزارش مصراع دوم: «به جاست در برابرشان [برای ادای احترام] بر خاک بوسه زند/ ص ۳۳۶» پیشنهاد می‌شود «مگر» را به معنی «حتماً و بی‌گمان و البته» و قید تأکید بدانیم^{۴۷} که باز در شاهنامه آمده است: بباشیم تا دشمن از آب و نان

شود تنگ و زنهار خواهد به جان

مگر خاک گر سنگ خارا خوردند

چو روزی سرآید خوردند و مرند
(مسکو ۷۱۸/۱۶۱/۴ و ۷۱۹)

۶۱- یکی لشکری نام زد شاه

کشید آن گهی تور لشکر به راه
معنی ارائه شده در شرح شاهنامه: «پس از آن تور سپاهی برگزید و رهسپار شد/ ص ۳۵۱» با رویکرد به این که فاعل کلی چند بیت «بخش کردن فریدون، جهان را» خود فریدون است و اوست که ساز و کار شهرداری فرزندان را در سرزمینهای بخشیده فراهم می‌کند، پیشنهاد می‌شود که «شاه» را در مصراع نخست «فریدون» بدانیم: فریدون لشکری به تور داد و تور لشکر خویش را [به سوی توران زمین] به حرکت درآورد.

۶۲- بدان ای شهنشاه ترکان و چین

گسسته دل روشن از به گزین
درباره «به گزین» نوشته‌اند: «شخصی که به‌ترین را برمی‌گزیند»، در اینجا منظور از به گزین، گزیننده ناعادل است (و سلم به کنایه وی را به گزین نامیده) چرا که فریدون برای هر سه پسر، سه قلمرو انتخاب کرد و انتخاب نیکویش نصیب ایرج شد. بیت را نیز چنین گزیده‌اند: ای شاه ترکان و چین، دل دانای من نسبت به آن به گزیننده (به گزینندگی فریدون/ از این که فریدون گزینشی درست داشته است) بی‌اعتقاد شده است/ ص ۳۵۵» پیشنهاد می‌شود «به گزین» را در مفهوم مصدری «گزینش به» یا صفت مفعولی «گزیده به» و به معنی «انتخاب برتر فریدون: ایران و فرمان رویی آن برای ایرج» بدانیم و هر دو مصراع را خطاب به تور معنا کنیم: ای پادشاه سرزمین ترکان و چین که از انتخاب بهتر دل بریده‌ای [و به فروتر دل داده‌ای] بدان که...

۶۳- ز نیکی زیان کرده گویی پسند

منش پست و بالا چو سرو بلند
این بیت را که دنباله بیت پیشین (شماره ۶۲) است، درباره فریدون دانسته و چنین معنایی برای آن ارائه داده‌اند: «گویا [پدر] به جای سود [برای ما] زیان را سزاوار دیده است، سرشتی فرومایه دارد. گرچه قامت چون سرو بلندش او را بزرگ و بلند پایه می‌نمایاند/ ص ۳۵۵» پیشنهاد می‌شود که بیت را در پیوند با بیت پیش و به عنوان مکمل آن درباره تور گزارش کنیم: گویا تو (شهنشاه ترکان و چین: تور) به جای سود و خوبی، زیان را گزیده‌ای و این نشان می‌دهد که برخلاف بالای برز (ظاهر بشکوه) طبع فرومایه و پستی داری.

۶۴- فرستاده را گفت کای هوشیار

باید تو را پوزش اکنون به کار
(ص ۳۶۹)

گزارنده محترم زیر بعضی بیتها به برتری و درستی تصحیح دکتر خالقی مطلق یا برخی دست‌نویسهای شاهنامه نسبت به متن مختار چاپ مسکو اشاره کرده‌اند، بر همین بنیاد ضروری است که در توضیح بیت یاد شده نیز یادآوری شود که ضبط چاپ مسکو برای مصراع دوم با توجه به مضمون بیتهای پیش و بیت بعد که فریدون می‌گوید:

که من چشم از ایشان چنین داشتم

همی بردل خویش بگذاشتم

بی‌گمان نادرست و گزیده متن دکتر خالقی صحیح است.

نکته: پیش‌تر خود به کار ۲۸

۶۵- همه راستی خواستم زین سخن

به کژی نه سر بود پیدانه بن

معنای داده شده: «در سخنانی که گفتم راستی را در نظر داشتم که در ناراستی آغاز و پایانی نمی‌بینم (ناراستی راه به جایی نمی‌برد)» ص ۳۷۱ پیشنهاد می‌شود که «سخن» را چنان که بارها در شاهنامه آمده،^{۴۹} به معنای «کاری که از آن سخن می‌رود: بخشش گیتی در بیت مورد بحث» بگیریم و بیت - به ویژه مصراع دوم - را چنین گزارش کنیم: در این کار (تقسیم جهان) فقط حقیقت و صداقت را در نظر داشتم و کم‌ترین نشانی از کژی و ناراستی در آن وجود نداشت. البته معنای پیشنهادی برای مصراع دوم از ضبط متن دکتر خالقی مطلق، بهتر و دقیق‌تر حاصل می‌شود: زکزی نه سر بود پیدانه بن

۶۶- چو دستور باشد مرا شهریار

به بد نگذرانم بدروزگار

«دستور» را «راه‌نما، ره‌نمون، مشاور، رایزن» و بیت را چنین معنی کرده‌اند: «اگر شاه راه‌نمای من باشد، بدی روزگار را با بدی پاسخ نمی‌دهم/ ص ۳۷۸ پیشنهاد می‌شود «دستور» را به معنی «فرمان و اجازه» بدانیم، چنان که برای نمونه در این بیت از رستم و سهراب آمده است:

که دستور باشد مرا تاجور

از ایدر شوم بی‌کلاه و کمر

(۴۸۰/۲۰۸۲)

و گزارش بیت: اگر شاه (فریدون) به من (ایرج) اجازه بدهد...

۶۷- مگر باز بینم تو را تن درست

که روشن روانم به دیدار توست

«روشن روان» را ترکیب وصفی مقلوب به معنی «روان روشن، حیات، زندگی» دانسته و در معنی بیت نوشته‌اند: «به امید آن که بار دیگر تو را سالم ببینم چرا که زندگی من به دیدار تو وابسته است/ ص ۳۸۱ پیشنهاد می‌شود در مصراع «روشن» و «روان» را جدا از هم و با درنگ میان آنها بخوانیم: «که روشن، روانم به دیدار توست». در این قرائت «روشن» مسند جمله و معنی مصراع چنین خواهد بود: چرا که روح و جان من با دیدن تو، روشن و شاد می‌شود.

۶۸- نماینده شب به روز سپید

گشاینده گنج پیش امید

«نماینده» را «بدل‌کننده، تغییردهنده» و مصراع نخست را این‌گونه معنی کرده‌اند: «[که] شب تاریک بیداد را به روز روشن عدل و داد بدل کرده.../ ص ۳۸۳» به نظر می‌رسد که «نماینده» به معنی «نشان‌دهنده» باشد، همان‌گونه که در این بیت دیباجه می‌بینیم:

پدید آمد این گنبد تیزرو

شگفتی نماینده نوبه نو
بر این پایه، معنی مصراع چنین خواهد بود: فریدون کسی است
که در روز سپید، شب تاریک را نشان می دهد که کنایه است از «تیره
کردن روز دشمنان و ستمگران» این بیت دو ویژگی خشم و مهر بر
جای فریدون را به خوبی بیان می کند. این نکته مهم را نیز حتماً باید به
دیده داشت که تا جایی که نگارنده بررسی کرده، «نماینده» به معنی
«تغییر دهنده» در جایی به کار نرفته است.

همین بنیاد «پای اندر آوردن به کرسی» به معنی «نشستن بر روی
کرسی» می تواند باشد. این ترکیب به همین معنی باز در شاهنامه به
کار رفته است:

چو آمد دل نامور باز جای

به تخت کیان اندر آورد پای
(خالقی ۱۰۵/۶۱/۸)

۷۶- نیایدت گفت ایچ بیم از خدای

نه شرم از پدر، خود همین است رای؟

«رای» را «راه و رسم، آیین» و مصراع دوم را «بیم از خدای»

که در اصل «آیین» است. «بیم از خدای» به معنی «ترس از خدای»

است [که مرا بکشی؟]

۷۵- مبر خود به مهر زمانه گمان

نه نیکو بود راستی در کمان
در این بیت (ص ۴۰۲) واژه «گمان» را با فتح «گ» و «gaman»
حرکت گذاری کرده اند، اما با رویکرد به صورت پهلوی آن، یعنی
«guman»^{۵۰} تلفظ «گ» با ضمه درست تر می نماید.^{۵۱}

۷۶- میان را به زَنار خونین بیست

فکند آتش اندر سرای نشست
« زَنار خونین بر میان بستن» را کنایه از «آماده انتقام و خون
خواهی شدن» دانسته اند (ص ۴۰۵) علامه دهخدا نیز در لغت نامه با
آوردن این چهار بیت از شاهنامه - که شاهد چهارم همان بیت مورد
بررسی است - نوشته اند: «در شواهد زیر ظاهر آکنایه از کمر قتل بستن،
آماده انتقام و خون خواهی شدن آمده»:

همی کوه از خون گودرزیان

به زَنار خونی ببندد میان

فرنگیس بشنید رخ را بخت

میان را به زَنار خونین بیست

به زَنار خونین بیسته میان

خروشنده مانند شیر ژیان

میان را به زَنار خونین بیست

فکند آتش اندر سرای نشست

اما بررسی موقعیت داستانی و جایگاه قرار گرفتن سه نمونه^{۵۲} از
این چهار شاهد در شاهنامه که به ترتیب درباره: اندوه شکست
ایرانیان و کشته شدن فرزندان گودرز در نبرد با تورانیان،^{۵۳} شیون
فریگیس در پیشگاه افراسیاب و سوگواری فریدون بر ایرج است،
نشان می دهد که «زَنار خونین بر میان بستن» به گمان بسیار به نماد
عزاداری و اندوهناکی به کار رفته است، چنان که در باب منوچهر
پس از مرگ فریدون آمده:

منوچهر بنهاد تاج کیان

به زَنار خونین بیستش میان

(خالقی ۱۰۶۳/۱۵۷/۸)

بر اساس این بیت و با رویکرد به سه نمونه دیگر که هیچ یک، به
صراحت و یقین حالت آمادگی برای کین جویی را نمی رسانند،
پیشنهاد می شود که ترکیب مورد بحث را در شاهنامه تا ارائه شواهد و
دلایل استوارتر به معنی کنایه «سوگوار شدن» بگیریم.

۶۹- چو دیدند روی برادر به مهر

یکی تازه تر برگشادند چهر
نار داده شده: «هنگامی که چو دیدند روی برادر به مهر
مهربان دیدند؛ ترکیب بیست از «مهر» به معنی «مهر»
شاد و مهربان نشان دادند/ ص ۳۸۶» پیشنهاد می شود «به مهر» را قید
فعل «چهره برگشادن» بدانیم:

چو دیدند روی برادر، به مهر

یکی تازه تر برگشادند چهر
و بیت را این گونه گزارش کنیم: زمانی که روی برادر را دیدند، با
مهربانی - ظاهری و ساختگی - چهره خود را شاد کردند.

۷۰- دو پر خاش جوی با یکی نیک خوی

گرفتند پرسش نه بر آرزوی
شایسته است که زیر این بیت (ص ۳۸۶) توضیح داده شود که
مصراع نخست بر اساس چاپ مسکوف، اشکال وزنی دارد و «ی» پایانی
ترکیب «پر خاش جوی» سبب ایجاد سکنه شده است، از این روی
صورت «پر خاش جو» در تصحیح دکتر خالقی مطلق درست تر است.

۷۱- که هست این سزاوار شاهنشهی

جز این را نزیید کلاه مَهی
درباره «مَهی» آمده است: «به ضرورت رعایت قافیه با فتحه
نخست خوانده می شود/ ص ۳۸۸» از آنجایی که قافیه بیت موصوله
است، رعایت مصوتهای (-) و (-) لازم نیست (رک: شماره ۵۵) و
همان تلفظ (مَهی) با کسره (م) در مصراع دوم درست است.

۷۲- که چندان کج راه بگذاشتند

یکی چشم از ایرج نه برداشتند
«که چندان کج راه» را «که در حالی که» معنی کرده اند: «که در حالی
که راه می پیمودند/ ص ۳۸۹» دقیق تر آن است که ترکیب را «تا زمانی
که، در اندازه و فاصله ای که» معنی کنیم: تا زمانی که/ در فاصله ای که
راه را طی می کردند... هر چند که در مفهوم اصلی کم ترین تغییری
به وجود نمی آورد.

۷۳- به کرسی به خشم اندر آورد پای

همی گفت و برجست هزمان زجای
«پای اندر آوردن» چنین توضیح داده شده است: «واژگون کردن،
بر زمین افکندن، انداختن» و گزارش بیت: «در حالی که سخن
می گفت و یک آن آرام و قرار نمی گرفت با خشم تخت را واژگون
کرد/ ص ۳۹۴» با توجه به بیت بعد که:
یکایک برآمد زجای نشست

گرفت آن گران کرسی زر به دست
می توان گفت که «تور» در بیت مورد بحث، نشسته است، بر

همی گفت کای داور داستان
در این بیت (ص ۴۰۷) واژه «راستان» در قافیه مصراع دوم - که در توضیح مفردات بیت و گزارش آن، به درستی ذکر و معنی شده است - بر اثر اشتباه چاپی «داستان» ضبط شده است که باید اصلاح شود.

زمین را به پی هیچ نگذاشتی

بیت را چنین گزاردند: «پرستاری که او را در آغوش نگه می داشت هیچ گاه نمی گذاشت او پا بر زمین گذارد (یا هیچ گاه پای او را به زمین نمی گذاشت) / ص ۴۱۴» پیشنهاد می شود مصراع دوم را درباره دایه منوچهر بدانیم و معنی کنیم که: به احترام نوزادی که در آغوش داشت، آن اندازه مشک ناب زیر پایش نثار می کردند «به پای اندرش مشک سارا بدی» که قدم روی آنها می گذاشت نه بر روی زمین.

زبرجد به تاجش برافشانند
مرجع ضمیر «او» را «فریدون» دانسته و بیت را چنین گزاردند: «برای ماندگاری پادشاهی فریدون دعای خیر فرستادند (دعا کردند پادشاهی او همواره بی گزند بماند) و به تاجش زبرجد پاشیدند/ ص ۴۱۷» در چند بیت پیش از بیت یاد شده می خوانیم که: فریدون تخت زرین و تاج پیروزه شاهی و دیگر آلات شهریاری و جنگاوری را: سراسر سزای منوچهر دید

دل خویش را زو بر از مهر دید

کلید در گنج آراسته

به گنجور او داد با خواسته

همه پهلوانان لشکرش را

همه نامداران کشورش را

بفرمود تاپیش او آمدند

همه با دلی کینه جو آمدند

به شاهی بر او آفرین خواندند

زبرجد به تاجش برافشانند

با عنایت به زمینه سخن در این بیتها و ذکر نام «منوچهر» و ضمیر «او» برای وی، پیشنهاد می شود که در آخرین بیت از ابیات مذکور (بیت مورد بحث) نیز مراد از «او» را منوچهر بدانیم و بیت را چنین معنی کنیم: [پهلوانان و نامداران لشکر فریدون] با پذیرش مهتری منوچهر، او را ستودند و بر تاج [فریدون داده اش] زبرجد نثار کردند. ترتیب موضوعی و منطقی بیتها نیز چنین حکم می کند که این بیت درباره منوچهر و قبول و تأیید بزرگی دادن (تفویض امور) فریدون بدو از سوی یلان و مهران باشد.

چو سرو سهی بر سرش گرد ماه
«گرد ماه» را استعاره از «تاج فریدون» آورده اند (ص ۴۲۶) اما از آن جایی که در بیت بعد به تاج بر سر داشتن فریدون اشاره شده: ابا تاج و با طوق و با گوشوار

چنان چون بود در خور شهریار

پیشنهاد می شود که «گرد ماه» را استعاره از «رخ روشن و فرهمند» فریدون بدانیم چنان که «سرو» استعاره از «بالای برز» اوست. تشبیه

گمانی برم گفت کان گرد ماه

که روشن بُدی زو همه رزمگاه

(مسکو ۵۹۵/۱۰۶/۶)

همان گونه که تصویر سروی (= بالای بلند) که ماه گردی (= رخسار درخشان) بر سر او می درخشد: یکی سرو دید از برش گرد ماه

نهاده به مه بر، زعنبر کلاه

(خالقی ۲۳۱/۱۸۶/۱)

۸۱- در بخشی از توضیح نام «شیدوش» به نقل از فرهنگ نامهای شاهنامه (دکتر رستگار فسایی) آمده است: «بعدها شیدوش در خانه قارن برای رهایی بخشیدن پوشیده رویان سپاه ایران به رایزنی می نشیند و به دنبال کرد خان می شتابد/ ص ۴۳۲» در این باز آورد اشتباهی چاپی روی داده و نام پهلوان تورانی که در اصل کروخان (Konuxan) است، ۵۴ «کردخان» ضبط شده است.

که تفسیده آهن بتابید می
گزارش بیت در شرح شاهنامه: «آن زمان به مجازات کردن پسرانم شتافتم که سوزش و زجر آهن گرم شده را تاب و طاقت آوردم (به عبارت دیگر فریدون مجازات کردن پسرانش را به دشواری تاب آوردن سوزش آهن گذاخته می داند) / ص ۴۴۷» پیشنهاد نگارنده: زمانی به کین خواهی می رفتم که بتوانم آهن گذاخته را تحمل کنم، به سخنی دیگر: چون پیر شده ام و تاب و توان جوانی از من دور شده است، خود (= فریدون) به مجازات سلم و تور نمی روم (= منوچهر)، جوان را می فرستم. این تعلیل فریدون قابل مقایسه با پاسخ زال به سرزنش بزرگان ایران است:

کنون چنبری گشت پشت یلی

نتابم همی خنجر کاوولی

کنون گشت رستم چو سرو سهی

بر او بر، برآزد کلاه مهی

(خالقی ۶۱/۳۳۲/۱ و ۶۳)

میان شب تیره اندر خمید
«میان اندر خمیدن» را کنایه از «مغلوب شدن، شکست خوردن» دانسته و در توضیح بیت نوشته اند: «هنگامی که روشنی صبح راستین از تیرگی شب سر برزد و بر شب تاریک چیره شد/ ص ۴۵۸» در کنار گزارش شارح محترم این پیشنهاد را نیز می توان در نظر داشت: «میان» را به معنی «وسط و درون» بگیریم و مصراع را چنین معنی کنیم: روشنائی پگاه درون شب راه یافت و نمودار شد. با توجه به پدیداری صبح کاذب به صورت خطی از نور در آسمان و سپس تر گسترش تدریجی روشنی در میان تیرگی شب و چیرگی بر آن، پیشنهاد مذکور نیز قابل درنگ است. صورت دیگری از این تعبیر در داستان رستم و اسفندیار آمده است:

سپیده همان گه ز که بر دمید

میان شب تیره اندر خمید

(مسکو ۱۳۲۱/۳۰۰/۶)

زشیپور و نالیدن کره نای

«به جای»، «در جای و در عوض» و بیت این گونه معنا شده: «از

آوای شیپور و بانگ کره نای گویی به جای [جنگ] مجلس بزم بریاست/ص ۴۶۰ پیشنهاد می شود «به جای» را «به پا و برقرار» معنی کنیم: از صدای شیپور و کرنای گویا مجلس بزم و شادایی برپا بود.

۸۵- دل تور و سلم اندر آمد به جوش

به راه شبیخون نهادند گوش
بیت را چنین معنی کرده اند: «سلم و تور نگران و ناآرام، آهنگ شبیخون کردند/ص ۴۶۱» بارویکرده دو بیت پیش و پس بیت مورد بررسی، یعنی:

چنین تا شب تیره سر بر کشید

درخشنده خورشید شد ناپدید

دل تور و سلم اندر آمد به جوش

به راه شبیخون نهادند گوش

چو شب روز شد کس نیامد به جنگ

دو جنگی گرفتند ساز درنگ

این گزارش پیشنهاد می شود: سلم و تور، نگران، منتظر شبیخون احتمالی سپاه منوچهر شدند. شایان ذکر است که گزارنده گرامی در توضیح مفردات بیت، معنی «منتظر و چشم انتظار بودن» را برای ترکیب «به راه چیزی گوش نهادن» آورده اند.

۸۶- زگرد سواران هوا بست میخ

چو برق درخشنده پولاد تیغ

در این بیت (ص ۴۶۴) بهتر است که «پولاد» با سکون حرکت گذاری و خوانده شود «پولاد تیغ» چون صفت مقلوب برای «تیغ» است.

۸۷- از ایشان شبیخون و از ما کمین

کشیدیم و جستم هر گونه کین

در این بیت «کشیدیم» را هم کرد (جزء فعلی) «کمین» دانسته و ترکیب «کمین کشیدن» را «کمین کردن» معنی کرده اند (ص ۴۶۸) حال آن که فعل «کشیدن» با «کین» تناسب و کاربرد دارد نه با «کمین»، از این روی گمان می رود که در مصراع دوم «کشیدیم» و «جستم» هر دو، جزء فعلی واژه «کین» باشند.

۸۸- گنه بس گران بود و پوزش نبرد

و دیگر که کین خواه او بود گرد

ترکیب «پوزش بردن» را «پوزش خواستن، عذرخواهی کردن» و مصراع نخست را این گونه معنی کرده اند: «تور، گناهی بسیار بزرگ مرتکب شده و پوزش نخواست بود/ص ۴۷۰» پیشنهاد می شود با رویکرد به بیت پیشین:

که فرزند گر سر بیچد زدین

پدر را بر او مهر افزون زکین

و پیش چشم داشتن موضوع کلی داستان در بیتهای پیش که سلم و تور از گناه خویش - هر چند به ظاهر - پوزش می خواهند، «پوزش نبرد» را در مصراع اول: «عذرخواهی مؤثر نبود.» معنی کنیم: «گناه تور سخت بزرگ بود و پوزش خواستن از آن سودی نداشت.»

۸۹- کز ایدر درفش منوچهر شاه

سوی دژ فرستد همی با سپاه

تو با او به نیک و به بد یار باش

نگهبان دژ باش و بیدار باش

دو بیت را به ترتیب چنین معنی کرده اند: «زیرا اکنون [منوچهر

شاه] درفش کاویان را به همراه سپاه ایران به سوی دژ روانه می کند/با او (فرستاده) در خوشی و سختی همراه باش به نگهبانی دژ هوشیارانه ادامه بده/ص ۴۷۶» این دو بیت از زبان قارن است که خود را به هیئت فرستاده تور در آورده است و به ظاهر پیام او را به نگهبان دژ باز می گوید، از این روی اگر معنای ارائه شده برای بیت نخست را بپذیریم، مرجع ضمیر «او» در بیت دوم باید به «منوچهر» بازگردد نه چنان که شارح محترم نوشته اند به قارن (فرستاده تور) اما در این صورت نیز مفهوم بیتها نادرست خواهد بود چرا که تور از زبان فرستاده می گوید: تو (نگهبان دژ) در نیک و بد یار منوچهر باش و این با موضوع داستان سازگار نیست. بر همین بنیاد پیشنهاد می شود که طبق ضبط چاپ مسکو، بیت نخست را مربوط به خود فرستاده تور (قارن) بدانیم و با توجه به بیت قبل:

مرا گفت شو پیش دژبان بگوی

که روز و شب آرام و خوردن مجوی

این گونه معنی کنیم: [همچنین تور گفت که] درفش کاویانی منوچهر را همراه با سپاهی، از اینجا به سوی دژ می فرستد. در تأیید این گزارش چند بیت پیش تر (ص ۴۷۳، بیت ۷۸۹) می خوانیم که قارن برای رفتن فریب آمیز به سوی دژ درفش کاویان را از منوچهر می گیرد، لذا در اینجا نیز درفش همراه اوست و این بیت می تواند پاسخ و توجیهی برای دژدار باشد که چگونه است که درفش کاویان در اختیار فرستاده تور است؟ در واقع قارن (فرستاده ساختگی) با گفتن این بیت غیرمستقیم نوید پیروزی تور را نیز می دهد که توانسته است درفش منوچهر را به دست آورد و به دژ لانی بفرستد. با توجه به این توضیحات و پذیرش معنای پیشنهادی، گزارش شارح محترم برای بیت دوم که «تو» را «نگهبان دژ» و «او» را «فرستاده تور» گرفته اند، درست و قابل قبول است. ولی اگر ضبط دکتر خالقی مطلق را برای مصراع نخست بیت اول در نظر بگیریم: «گر آید درفش منوچهر شاه» و بیت را معنی کنیم: اگر منوچهر با درفش و سپاه به سوی دژ بیاید. در این حالت جای مراجع ضمیرهای بیت بعدی، تغییر می کند و آن را باید چنین گزارش کرد: تو (فرستاده تور) با او (نگهبان دژ) همکاری کن و...

۹۰- بدین گونه تا روزگاری دراز

بر آورد داننده بگشاد راز

«داننده» را «آگاه، باخبر، واقف بر راز» و مصراع دوم را چنین معنی کرده اند: «تا کسی از این راز باخبر شد و آن را آشکار کرد/ص ۵۲۱» پیشنهاد می شود «داننده»، را «خداوند» معنی کنیم: تا این که پروردگار آن راز را آشکار کرد.

۹۱- ز پروازش آورد نزد پدر

رسیده به زیر برش موی سر

معنای داده شده: «پروازکنان زال را به نزد پدرش برد، در حالی که موهای سر زال تازیر سینه اش رسیده بود/ص ۵۳۳» چنان که دکتر محمد دبیر سیاقی نوشته اند، «پرواز» در مصراع نخست به معنی «آشیانه مرغ شکاری در جای بلند» است و باید آن را از نظر دستوری، اسم معنا کرد نه قید حالت: [سیمرغ] زال را از نشیمن خویش به نزد پدرش آورد.

۹۲- تبوه زنان پیش بردند نیل

برآمد یکی گرد مانند نیل

در توضیح معنای دوم برای «نیل» آمده است: «در شاهنامه رود

که سام از شکارگاه به سوی اقامتگاه خویش بازگشت، غمین و دل آشفته شد.

۱۰۵- همی گفت اگر گویم این نیست رای

مکن داوری سوی دانش گرای
بیت را چنین گزارش کرده اند: «سام با خود» گفت این گونه پاسخ دادن صلاح نیست، [سپس با خود گفت] تا بررسی نکرده‌ای، داوری مکن/ص ۶۴۳» با عنایت به فضا و زمینه داستان و بیت‌های پیش و پس، این معنا پیشنهاد می‌شود: سام با خود گفت: اگر به زال بگویم که این (= ازدواج با رودابه) اندیشه درستی نیست و تو در این باب اصرار و جدال مکن و به راه خردمندان روی کن...
۱۰۶- سبک پاسخ نامه زن را سپرد

زن از پیش او بازگشت و ببرد
معنی داده شده: «شتابان پاسخ نامه رودابه را به زن داد و زن از پیش او رفت و نامه را برد/ص ۶۵۲» گزارش پیشنهادی نگارنده این است که: «شتابان پاسخ نامه خود را که از سام دریافت کرده بود به زن



کاخ آن سرویکر (رودابه) می‌گذرانیم (عبور می‌دهیم)/ص ۶۰۵» از آنجایی که در بیت‌های بعدی سخن از چاره‌گری کنیزکان برای متمایل کردن رودابه به زال و فراهم آوردن زمینه رفتن زال به کاخ است: زفرخنده رای جهان پهلوان

زگفتار و دیدار روشن روان

فریبم و گویم هر گونه‌ای

میان اندرون نیست واژونه‌ای

سرمشک بویش به دام آوریم

لبش زی لب پور سام آوریم

پیشنهاد می‌شود که «گذاریم» را به معنی «برویم» و فعل لازم^{۵۸} بگیریم: اگر دستوری دهد به کاخ رودابه برویم و...

۱۰۱- نبیند کز کاخ کابل خدای

به زین اندر آرد به شبگیر پای؟

با این قرائت (برای مصراع نخست) بیت را چنین گزارده‌اند: «نمی‌بیند که [زال] سحرگاه در نزدیک کاخ پادشاه کابل سواری می‌کند/ص ۶۰۸» در بیت پسین می‌خوانیم: اگر تان ببیند چنین گل به دست

کند بر زمین تان هم آن گاه پست

از این روی پیشنهاد می‌شود که مصراع نخست بیت مورد بحث را این گونه بخوانیم: نبیند کز کاخ، کابل خدای و آن را درباره «مهراب»، کابل خدای بدانیم نه زال.

۱۰۲- بنفشه گل و نرگس و ارغوان

در این بیت «بنفشه گل» را یک ترکیب و به معنی «گل بنفشه» گرفته‌اند (ص ۶۱۳) پیشنهاد دیگر این است که مصراع را: «بنفشه، گل و نرگس و ارغوان» بخوانیم و «گل» را به معنی «گل سرخ» بگیریم، چنان که بارها در شاهنامه^{۵۹} و دیگر آثار ادب پارسی، به تنهایی در این مفهوم استعمال شده است.

۱۰۳- ز پیمان نگردد سپهبد پدر

بدین کار دستور باشد مگر

مصراع دوم را این گونه گزارش کرده‌اند: «... و به انجام این کار فرمان دهد/ص ۶۳۸» از این معنا برمی‌آید که «دستور» را به معنی «امر و فرمان» گرفته‌اند، اما با توجه به حالت خطابی مصراع نخست پیشنهاد می‌شود که «دستور» را «راهنما و یار» بدانیم و دو مصراع را در ارتباط با هم و خطاب به سام چنین گزارش کنیم: امیدوارم پدرم از سر پیمان خود برنگردد و در این کار (پیوند من با دخت مهراب) راهنما و یاور من باشد.

۱۰۴- ز نخچیر کامد سوی خانه باز

به دلش اندر اندیشه آمد دراز

معنی ارائه شده: «از شکارگاه (از نزد سیمرخ) که به خانه بازگشت، در سرش افکار دور و دراز و گوناگون راه یافت/ص ۶۴۳» گزارنده محترم با توجه به بیت پیش که سام درباره زال می‌گوید: چو مرغ زیان باشد آموزگار

چنین کام دل جوید از روزگار

بیت مورد بحث را نیز در وصف زال دانسته‌اند ولی با رویکرد به چند بیت قبل که سام را در نخچیر نشان می‌دهد و در نظر داشتن آشوب درون و دل‌تنگی او در بیت‌های سپسین، پیشنهاد می‌شود که بیت را درباره سام بدانیم، به ویژه که به واژه «نخچیر» نیز اشاره دارد: زمانی

داد و زن از پیش او رفت و نامه را برد، چون در بیت‌های پیشین زال درباره موافقت سام پیام می‌فرستد و منطقی آن است که نامه مکتوب او را نیز به وسیله واسطه بفرستد. همچنین بر بنیاد بیت‌های قبلی نامه‌ای از رودابه نیامده است که زال پاسخ آن را توسط زن پیام رسان ارسال کند. در تأیید این معنی رودابه در چند بیت بعد (ص ۶۶۰، بیت ۷۸۱) به مادرش، سیندخت، می‌گوید: فرستاده آرنده نامه بود

مرا پاسخ نامه این جامه بود

به ما ماند بسیار سود و زیان
بیت را با این قرائت چنین گزارش کرده‌اند: «از گنج بزرگ [ضحاک، به دنبال] پست و بلند بسیار، تاج شاهی عربها برای ما به جای مانده است / ص ۶۵۸، از این معنی برمی آید که «افسر تازیان» را ترکیبی جداگانه و «سود و زیان» را کنایه از «پست و بلند و شرایط ناهموار» دانسته‌اند، پیشنهاد می‌شود «بزرگ افسر تازیان» را روی هم یک ترکیب و به معنی «ضحاک» و «سود و زیان» را «دارایی و خواسته» بگیریم و بیت را این گونه گزارش کنیم: از گنجینه ضحاک - که همچون تاج زینتگر بزرگ اعراب بود - خواسته و مال بسیاری به ما رسید.

۱۰۸- سپه دارِ دستان به کابل بماند

چنین مهر اویم بر آتش نشانند
در این بیت (ص ۶۵۹) «سپه دار» صفت مقدم بر موصوف (=دستان) است و باید با قطع اضافه خوانده شود: سپه دار دستان....

۱۰۹- بیامد ز تیمار گریان بخت

همی پوست بر تنش گفتنی بگفت
در باره «بگفت» آمده است: «به ضرورت قافیه «ک» مفتوح، مضموم خوانده می‌شود / ص ۶۶۲»
در این بیت باید «بگفت» را به تلفظ اصلی خود bekāft خوانند و این واژه «بخوفت» است که به ضرورت قافیه «بخوفت: kbeaft تلفظ می‌شود و در جاهای دیگر شاهنامه نیز سابقه استعمال دارد: ز دیده بیامد به درگاه رفت

زمانی به اندیشه بوزین بخت
(مسکو ۲۹۴/۲۳۵۶)

چو شد سال آن پادشا بر دو هفت

به پالیز آن سرویازان بخت
(مسکو ۲۰۲/۲۶۲۷)

۱۱۰- چنین است و این بر دلم شد درست

همین بدگمانی مرا از نخست
در مصراع دوم «بدگمانی» را به صورت ترکیبی در نظر گرفته و این معنا را برای بیت داده‌اند: «این گونه است [که تو می‌گویی] این بدگمانی از آغاز، در دل من [هم] راه یافته بود [بر دل من] [هم] استوار شده بود) / ص ۶۷۲» پیشنهاد می‌شود که مصراع دوم را چنین بخوانیم: «همین بد، گمانی مرا از نخست» که در این صورت گزارش بیت نیز این گونه خواهد بود: این سخنی که گفتم «آگاهی سام از مهرورزی زال و رودابه و پذیرش پیوند آنها» همین طور است و دل من بر درستی آن گواهی می‌دهد و مطمئن است و گر نه من نیز ابتدا چنین گمانی «مخالفت سام و حمله او به کابل و بیم جان» داشتم. درباره قرائت مصراع دوم این توضیح را باید افزود که کاربرد واژه «گمان» به صورت «گمانی» با «ی» اصلی از ویژگیهای زبانی و سبکی شاهنامه است.^{۶۰}

۱۱۱- فریدون به سرویمن گشت شاه

جهان جوی دستان همین دیدراه
گزارش بیت در شرح شاهنامه: «فریدون [به خویشی] با سرو یمن، پادشاهی اش استمرار یافت، زال جهان جوی نیز این راه را برگزیده است / ص ۶۷۲» این معنا نشان می‌دهد که واژه «شاه» را در

مصراع نخست به مفهوم رایج «مهر و پادشاه» گرفته‌اند، اما با رویکرد بدین که «شاه» در لغت فرس اسدی، صحاح الفرس، فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، مؤید الفضل، فرهنگ رشیدی و فرهنگ نظام «به نقل از لغت نامه دهخدا» به معنی «داماد» آمده و با شواهدی از: بدایعی بلخی، عتبی کاتب، عنصری، اسدی، مسعود سعد، سنایی، اثیر اخیسکتی و خاقانی استوار شده است.^{۶۱} پیشنهاد می‌شود که در بیت مورد بحث نیز با توجه به مفهوم و فضای داستانی آن، «شاه» را «داماد» معنی کنیم، در این صورت «شاه شدن» داماد شدن» می‌تواند به مفهوم مجازی «پیوند خویشی بستن» باشد یا این که «فریدون» را به مجاز با علاقه خویشاوندی «فرزندان فریدون» بگیریم و «شاه شدن» را «داماد شدن»:

۱- فریدون با سرویمن خویشاوند شد. ۲- پسران فریدون، داماد سرویمن شدند.

۱۱۲- کنون زود پیرایه بگشای و رو

به پیش پدر شو به زاری به نو
در مصراع دوم این بیت (ص ۶۷۵) بهتر است که «به نو» به صورت پیوسته «نو» نوشته شود تا مفهوم فعلی آن بهتر نشان داده شود.^{۶۲} چون در رسم الخط موجود چنان به نظر می‌رسد که «نو» صفت جانشین موصوف و به معنی «جدید» است و با توجه به این که توضیحی درباره آن نیامده است، ممکن است برخی از خوانندگان دقت نکنند.

۱۱۳- بدوگفت ای شسته مغز خرد

ز پر گوه‌ران این کی اندر خورد
که با اهرمن جفت گردد پری؟
که مه تاج بادت مه انگشتری
بیت دوم را چنین گزارش کرده‌اند: «... که به مانند فرشته [که] با اهریمن همسر شود [رفتار کند]؟ آرزو می‌کنم که نه تاج پادشاهی نصیب تو شود و نه انگشتری سلطنت / ص ۶۷۶» پیشنهاد برای مصراع نخست بیت دوم این است: [که از آن نژادگان] پری ای چون تو (رودابه) با اهریمنی (مانند زال) پیوند گیرد.

۱۱۴- سپاهی که از کوه تا کوه، مرد

سپر در سپر ساخته سرخ و زرد
«کوه تا کوه» را «سراسر، تماماً، کاملاً» گرفته و بیت را چنین گزارده‌اند: «سپاهی که سراسر مردانش دوشادوش یکدیگر [از درفش و ابزار و جامه جنگی] رنگهای سرخ و زرد پدید آورده‌اند / ص ۶۸۴» بررسی موارد کاربرد ترکیبی «کوه تا کوه» در شاهنامه نشان می‌دهد که این ترکیب، نوعی واحد سنجش مسافت برای بیان گستردگی و وسعت مکان است:

زمین شهر تا شهر پهنای او

همان کوه تا کوه بالای او
(خالقی ۹۹۹/۲۳۲۱)

یکی لشکری کوه تا کوه مرد

زمین فیرگون و هوا لاژورد
(خالقی ۱۵۲۹/۲۷۷۱)

بر همین بنیاد پیشنهاد می‌شود که بیت را چنین معنی کنیم: لشکری که مردان آن، چنان بسیار بودند که در فاصله دو کوه قرار می‌گرفتند، تنگاتنگ در کنار یکدیگر ایستاده، با رزم افزارهای خویش رنگ سرخ و زرد پدیدار کرده بودند.

پس از تیراندازی سام، خارج از دهان او می ماند.

۱۲۰- بر آن بوم تا سالیان بر نبود

جز از سوخته خار خاور نبود
در توضیح «بوم» نوشته اند: «خاور و سرزمینهای شرق که جز خار
سوخته چیزی در آن نمی روید / ص ۷۱۴» تا جایی که نگارنده
جست و جو کرد، «بوم» به معنی «زمین ناآباد» آمده است ولی معنی
«خاور و مشرق» برای آن دیده نشد.

۱۲۱- کمندی بینداخت از دست، شست

زمانه مرا باژگونه بیست
پیشنهاد می شود در مصراع نخست (ص ۷۱۶) واژه «دست» را
مضاف به «شست» بخوانیم: کمندی بینداخت از دست شست، یعنی:
روزگار از «به وسیله، با» دست شست سالگی کمندی آنداخت و مرا
وارونه بست.

۱۲۲- که جایی کجا مایه چندین بود

فرستادن زن چه آیین بود؟
معنای داده شده: «با خود اندیشید» این چه گونه روش و آیینی
است؟ که زن را [به عنوان پیک] به جایی تا این اندازه بر قدر و منزلت
بفرستند؟ / ص ۷۳۱، با توجه به سه بیت قبل که به پیشکشهای بسیار
سیندخت و شگفتی سام از دیدن آنها اشاره دارد:

نثار و پرستنده و اسپ و پیل

رده بر کشیده ز در تا دو میل

یکایک همه پیش سام آورید

سر پهلوان خیره شد کان بدید

پراندیشه بنشست برسان مست

به کش کرده دست و سر افکنده پست

پیشنهاد می شود که بیت را چنین معنی کنیم: سام با خود گفت از
جایی (سرزمینی) که این اندازه، خواسته و مال (توانایی) دارد، فرستادن
زن به عنوان پیک چه رسمی است؟ (چرا زن را چونان پیغامبر،
فرستاده اند؟)

۱۲۳- سه روز اندر آن کارشان شد درنگ

برفتند با زیج رومی به چنگ
گزارش بیت: «با زیج رومی در دست رفتند و سه روز کارشان به درازا
کشید / ص ۷۵۰» معنای شارح محترم مبین این است که ستاره شماران
با زیجهای رومی از پیش منوچهر رفتند و سه روز به کار اخترشماران
پرداختند، اما دقت در ترتیب دو مصراع بیت و بیت سپسین:
زبان برگشادند بر شهریار

که کردیم با چرخ گردان شمار
نشان می دهد که: منجمان سه روز به کار پرداختند و سپس در حالی
که زیجهای رومی خود را در دست داشتند به پیشگاه منوچهر رفتند. در
معنای ارائه شده، گزارنده گرامی نخست مصراع اول را معنی کرده اند و
سپس مصراع دوم را و این سبب دگرگونی مفهوم مورد نظر شده است.

۱۲۴- بیرسید مر زال را موبدی

از این تیزهش راه بین بخردی
درباره «از این تیزهش» آمده است: «ظاهر از این تیزهش (=از
آن تیزهش) به زال برمی گردد و (راه بین بخردی) به موبد اشاره دارد /
ص ۷۵۴» به نظر می رسد که کل مصراع دوم در وصف «موبد» باشد و

۱۱۵- کمان کیانی گرفتم به چنگ

به پیکان پولاد و تیر خدنگ
معنی ارائه شده: «کمان شاهانه را با نیزه تیز پولادین و تیر خدنگ
در دست گرفتم / ص ۶۹۰» پیشنهاد می شود «پیکان» را «نوک تیز تیر»
و بیت را بر پایه آن گزارش کنیم: کمان شاهانه را با تیری که از جنس
خدنگ و دارای نوک تیز پولادین بود، در دست گرفتم. این معنی با
رویکرد به ضبط بیت سپسین براساس چاپ دکتر خالقی مطلق
استوارتر می شود:

عقاب تکاور برانگیختم

چو آتش بر او بر، همی ریختم

۱۱۶- فگندی به تیمار زاینده را

به آتش سپردی فزاینده
مصراع نخست را این گونه معنی کرده اند: «مادر اندوهگین مرا
رها کردی... / ص ۷۰۱» پیشنهاد می شود «به تیمار افگندن» را «دوچار
غم و اندوه کردن» معنی کنیم. از نظر علم معانی بیت دارای اطناب از
نوع تکرار است چون هردو مصراع، مفهوم یکسانی را در بردارد.

۱۱۷- کنون کم جهان آفرین پرورید

به چشم خدایی به من بنگرید
معنای بیت در شرح شاهنامه: «اکنون که آفریدگار مرا پرورش
داد، مرا موجودی خدایی بینداید / ص ۷۰۲» پیشنهاد نگارنده این
است: اکنون که پروردگار مرا پرورد و با عین عنایت و یزدانی مرا مورد
توجه خود قرار داد... دقت نظر در دو بیت بعد نیز نشان می دهد که
مجموع این سه بیت به اصطلاح «موقوف المعانی» هستند و باید
براین اساس گزارش شوند.

ابا گنج و با تخت و گرز گران

ابارای و با تاج و تخت و سران

نشستم به کابل به فرمان تو

نگه داشتم رای و پیمان تو

۱۱۸- بدو گفت آری همین است راست

زبان تو بر راستی بر، گواست
درباره قرائت مصراع دوم بیت (ص ۷۰۴) پیشنهاد می شود که
«بر» دوم را از آن «گوا» بدانیم و مصراع را به صورت: «زبان تو بر
راستی، بر گواست» بخوانیم. در باب درستی ترکیب «برگوا» روان شاد
استاد دکتر احمد تفضلی در یادداشتی با بهره گیری از شواهد پهلوی،
شاهنامه ای و بیرون از شاهنامه، بحث کرده اند.^{۶۳}

۱۱۹- زبانش به سان درختی سیاه

ز فر باز کرده فگنده به راه
بیت را چنین گزارده اند: «زبانش همچون درختی سیاه بود [و]
پوزه ی گشوده اش [چشم] به راه طعمه [بر راه گسترده بود / ص ۷۱۱]»
پیشنهاد نگارنده: زبان ازدها بسان درختی سیاه بود و او دهانش را باز
کرده و زبان خود را از آن بیرون انداخته بود. در واقع در گزارش
پیشنهادی مفعول «فگنده به راه»، «زبان» است. این معنا با توجه به بیتی
که ۷ بیت بعد آمده، تأیید می شود:

چو شد دوخته یک کران از دهانش

بماند از شگفتی به بیرون زبانش
این بیت نشان می دهد که زبان ازدها از زفرش بیرون آمده بود که

کاربرد «از این» نوعی ویژگی سبکی و دستوری در شاهنامه که در مفهوم «بسیار» به کار رفته است.

۱۲۵- دو سروان دو بازوی چرخ بلند

کز او نیمه شاداب و نیمه نژند
«دوسرو» را مجازاً «شب و روز» دانسته‌اند (ص ۷۶۳) اما با دقت در پاسخ زال درباره آن «دوین سرو» که می‌گوید:

کنون از نیام این سخن برکشیم

دوین سروکان مرغ دارد نشیم

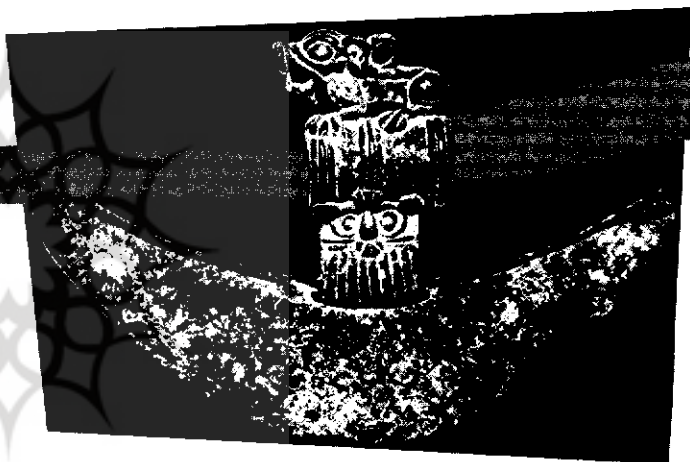
ز برج بره تا ترازو جهان

همی تیرگی دارد اندر نهان

چنین تازگردش به ماهی شود

پراز تیرگی و سیاهی شود

می‌توان پیشنهاد کرد که مراد از «دو سرو» دو نیمه شش ماهه گردش خورشید در چرخ است که نیم نخست یا همان شش ماه «بره (فروردین) تا ترازو (مهر)» شادی انگیز و نیمه دوم یا شش ماه دیگر از «مهر تا اسفند» پرتیرگی و نژندی است. این که در بیت مورد نظر نمی



بیت را این گونه گزاردند: «یکی از پهلوانان که با تیر و نیزه غوغا به پای می‌کرد، به زور آزمایی با او برخاست (خواست او را در نبرد بیازماید) / ص ۷۳۳» این بیت را باید در پیوند با بیت پیشتر از آن معنی کرد:

به گردن کشان گفت: شاه جهان

که با او که جوید نبرد از مهان؟

[همچنین متوجه گفت] لختی زال را در رزم بیازماید که او با تیر و زوبین شوربرانگیخت (با تیر و زوبین را در هم شکست) در این گزارش «یکی» کاربرد قیدی دارد و «برگراید» فعل امر خطاب به «گردن کشان» است. اشاره بیت سپسین به آمادگی پهلوانان برای آزمودن زال (برگرایدن او) استوارکننده معنای پیشنهاد شده است:

همه بر کشیدند گردان سلیح

به دل خشمناک و زبان پر مزیح

۱۲۸- چنان شد که مرد اندر آمد به مرد

برانگیخت زال اسپ و برخاست گرد

ترکیب «مرد به مرد اندر آمدن» را «نامنظم و در هم و بر هم شدن، آشفته شدن نظم سپاه» و مصراع نخست را چنین معنی کرده‌اند: «وضعیتی پیش آمد که مردان جنگی درهم آمیختند (صحنه نبرد نامنظم و آشفته شد) / ص ۷۷۳» پیشنهاد می‌شود «مرد اندر آمدن به مرد» را «رویاروی شدن» و مصراع را این گونه معنی کنیم: چون در موقعیتی قرار گرفتند که با هم رو در رو شدند (به هم رسیدند) زال اسپ را به حرکت درآورد و غبار به پا کرد (به شتاب حمله کرد)

بسی روز فرح شمردم بدوی

ترکیب «آرزو سپردن به کسی» را «امیدستن به کسی، نیز انواع آرزوهای نیک برای کسی کردن» گزارش کرده‌اند و بیت را همچنین: «همه امیدم را به او بستم و روزهای خجسته بسیاری برای او پیش بینی کردم / ص ۷۷۷» با رویکرد به این دو بیت که پیش تر از بیت مذکور آمده است:

رسید و بدانستم از کام او

همان خواهش و رای و آرام او

برآمد هر آنچ آن تو را کام بود

همان زال را رای و آرام بود

پیشنهاد می‌شود «آرزو سپردن به کسی» را «برآوردن خواست و آرزو» معنی کنیم.

۱۳۰- من اینک چو دستان بر من رسد

گذاریم هر دو چنان چون سزد

«گذاشتن» را در مصراع دوم «رفتار کردن، عمل کردن» معنی کرده‌اند: «... آن گونه که سزاوار است رفتار می‌کنیم / ص ۷۷۸» پیشنهاد می‌شود که آن را «حرکت کردن و ره سپردن» معنی کنیم: به شایستگی (به سوی شما) ره می‌سپاریم. چرا که در بیت‌های پیش سام به سیندخت، وعده آمدن به کابلستان را می‌دهد و در ابیات پسین نیز می‌بینیم که پس از دریافت این پیام سام:

چون بشنید سیندخت گفتار او

به آرایش کاخ بنهاد روی

پانوشتها:

۱- چند ستال پیش در گزارشی آمده بود که گروهی از علاقه‌مندان شاهنامه در حال معنی کردن و به نثر درآوردن یکایک بیت‌های آن

از آن (او) دو سرو، شاداب و نیم دیگر را نژند می‌خواند، تأییدی است بر این پیشنهاد و پیوند آن با دو بیت پیشین.

۱۲۶- و گر آرزویم و بیجان شویم

پدید آید آن گه که بی جان شویم

معنی ارائه شده: «هر چند هم طمع بورزیم و از فرط حرص و آرز، دردمند شویم [در هر حال] زمان مرگ فرا خواهد رسید / ص ۷۶۵» چون در بیت پیش از زبان زال آمده است:

اگر توشه مان نیک نامی بود

روان‌ها بر آن سرگرمی بود

انتظار این است که در بیت سپسین (بیت مورد بحث) با «اگر» دیگر، برعکس آن مفهوم گفته شود، از این روی با عنایت به بیت قبل این گزارش برای بیت پیشنهاد می‌شود: و اگر در این جهان حرص و طمع به کار ببریم و [از راه راست و فرمان خدا] بیچیم، پس از مرگ (در آن سر) نتیجه (بد) آن پدیدار خواهد شد.

۱۲۷- یکی برگرایدش اندر نبرد

که از تیر و زوبین برآورد گرد

هستند و کوشش آنها با نام «بازخوانی شاهنامه» همراه مقدمه‌ای پربرگ (ص ۲۵۰) منتشر خواهد شد. (رک: فتحی، رضا؛ «بازخوانی شاهنامه» دانستیه‌ها، سال ۱۴، شماره ۶، آذر ۱۳۷۱، صص ۲۴-۲۵ و ۴۳) اما از آن زمان تا امروز، نگارنده آگاهی‌ای درباره این کتاب به دست نیاورده است:

با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم

یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد
۲. به تاریخ ۲۶ اردیبهشت ۸۰ در سرای اهل قلم نمایشگاه کتاب تهران.

۳. به استناد فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا در کتاب، خانم بهفر زاده سال ۱۳۵۱ هستند.

۴. مصاحبه با خانم مهری بهفر، نویسنده شرح شاهنامه، کتاب هفته، شماره ۱۶ (پیاپی ۴۰۳) شنبه ۲۴ شهریور ۱۳۸۰، ص ۱۳.

۵. در پیشگفتار (صص: چهارده و پانزده)، به کوتاهی خصوصیات و اهمیت ترجمه عربی بنداری گفته آمده است.

۶. تهران، کتابفروشی اسدی، ۱۳۵۰ ش/ ۱۹۷۰ م.

۷. نزدیک ۵۴۰ بیت از این داستان الحاقی از **گرشاسپ‌نامه** اسدی گرفته شده است. برای این بیتها، رک: **گرشاسپ‌نامه**، به

کوشش حبیب یغمایی، کتابفروشی بروخیم ۱۳۱۷، صص ۲۱-۵۰ و درباره داستان: صفا، ذبیح‌الله: **حماسه‌سرایی در ایران**، انتشارات

امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۶۳، صص ۲۸۸ و ۳۲۴-۳۲۵.

۸. رک: دوستخواه، جلیل: **اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان**، انتشارات مروارید، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۹۳۶، نویسنده: عبدالحسین واژه‌نامک، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۹. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۰. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۱. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۲. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۳. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۴. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۵. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

دانش، سال شانزدهم، شماره سوم پاییز ۱۳۷۸، صص ۲۹-۳۵.
۱۶. این حدیث را سیوطی در **الذکر المثنوی** به نقل از شعبی آورده است. رک: ابوالحسن (منذر)، علی: **بوسه بر خاک بی‌حیدر**، انتشارات عبرت ۱۳۷۸، ص ۱۶۹؛ در «قصص الانبیاء نیشابوری» نیز ماده نخستین زمین و آسمان «گوهری» دانسته شده است. رک: شفیع کدکنی، محمدرضا: **تازیانه‌های سلوک**، نشر آگه ۱۳۷۲، صص ۲۴۶ و ۲۴۷ در **کشف‌الاسرار میدی** هم بنیاد آسمان هفتم از «یاقوت» است.

در این باره و درباب جنس آسمان در پنداره‌های اساطیری (به ویژه زرتشتی و مانوی) رک: **دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی**، مرکز دایرة‌المعارف اسلامی، چاپ دوم ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۳۶۴ و ۳۶۵.

۱۷. **شاهنامه** به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، دفتر یکم ۱۳۶۸، خودگرداننده گرامی در این بیت بر پایه چاپ مسکو، (چه) را قید تحسین و تعجب و تأکید دانسته‌اند. (ص ۱۴۹، بیت ۲۸)

۱۸. برای نمونه:

سپهدار چون قارن کینه‌دار

سواران جنگی چو سیصد هزار
(خالقی ۷۸۶/۱۳۸/۱)

به رش خسروی بیست پنهانی او

چو سیصد فزون بود بالای او
(خالقی ۱۰۹۱/۲۳۹/۱)

همچنین، رک: شفیع، محمد: **دانشنامه شاهنامه**، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۲۰. نخستین بار استاد دکتر شفیع کدکنی در تعلیقات **اسرارالتوحید** (انتشارات آگاه، چاپ دوم ۱۳۶۷، ج ۲، صص ۵۹۴ و ۵۹۵) در توضیح «کشتی عروس» در عبارتی از باب دوم کتاب بر روی «عروس» در بیت مورد بحث شاهنامه تأمل کرده‌اند و سپس تر آقای محسن ذاکرالحسینی در این باب به بحث پرداخته‌اند. رک: «کشتی عروس»، **نامه فرهنگستان**، شماره ۱۵ پاییز ۱۳۷۷، صص ۳۲-۳۶.

۲۱. رک: معرفی قطعات الحاقی شاهنامه **گل و رنجهای کهن**، به کوشش علی دهباشی، نشر مرکز ۱۳۷۲، ص ۱۳۳.

۲۲. رک: شیرانی، حافظ محمودخان: **در شناخت فردوسی**، ترجمه دکتر شاهد چوهدری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۴، ص ۳۱۶؛ روان شاد دکتر غلامحسین یوسفی (رک: **فرخی سیستانی**، انتشارات علمی، چاپ دوم ۱۳۶۸، ص ۳۸۵) می‌نویسد: «فرخی بارها به کان زری که در روزگار سلطنت محمود ظاهرآبه کوه زر رویان پیدا شده، اشاره کرده است. همین موضوع در تاریخ گزیده هم در شرح احوال محمود دیده می‌شود.» در حاشیه نیز پس از ارجاع به بیتهای مربوط در دیوان فرخی، افزوده‌اند: «فردوسی گوید: پدید آمد از فراو کان زر».

۲۳. برای آگاهی کامل، رک: **شاعر و پهلوان در شاهنامه**، ترجمه دکتر فرهاد عطایی، نشر تاریخ ایران ۱۳۷۸.

۲۴. رک: خالقی مطلق، جلال: «دو نامه در باره بدیهه سرایی شفاهی و شاهنامه»، **ایران‌شناسی**، سال نهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۶، صص ۳۸-۵۰؛ دوستخواه، جلیل: «جستار و نوآوری یا پندار و پیشداوری؟» **ایران‌نامه**، سال پانزدهم شماره ۲، بهار ۱۳۷۶، امیدسالار،

معین، محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۹. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۰. همان راگزیند (خالقی: ستاید) که بیند همی
مصطفی: «بررسی بیتهایی از شاهنامه»، **آشنا**، شماره هجدهم، مرداد و شهریور ۷۳، صص ۳۵ و ۳۶؛ دوستخواه، جلیل: «کوششی دیگر در شاهنامه پژوهی»، **آشنا**، شماره بیست و چهارم، مرداد و شهریور ۷۴، ص ۲۰؛ جوینی، عزیزالله: **شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس**، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲؛ کرازی، میرجلال‌الدین: **نامه باستان**، انتشارات سمت ۱۳۷۹، ص ۱۸۰.

۱۱. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۲. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۳. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۴. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۵. **بازخوانی شاهنامه**، ترجمه و شرح: محمد حاشیه برهان قانع، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۹، اوشیدری، جهانگیر **دانشنامه مزداستان**، نشر مرکز ۱۳۷۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۲. شارح محترم برای ضبط متن دکتر خالقی مطلق: «گهرها یک اندر دگر ساختند»

۱۳. **شاهنامه** چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره ۱۳۷۳.

۱۴. رک: **سبک خراسانی در شعر فارسی**، انتشارات فردوس و جامی، آبی‌نا، صص ۴۲۵ و ۴۲۶.

۱۵. برای آگاهی کامل، رک: «نخستین فطرت پسین شمار»، نشر

محمود: «در دفاع از فردوسی»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، نامه فرهنگستان، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۶، صص ۱۲۰-۱۴۰، گودرزی، مرتضی: «تأثیر سنت شفاهی بر شاهنامه فردوسی»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۴۴، خرداد ۱۳۸۰، صص ۷۷-۷۹.
۲۵. تو مهری و ماه سپهرت غلام

کند مهر هر مه به برجی مقام
(همای و همایون خواجوی کرمانی) برای دیدن شواهد شعری مربوط به هر برج و ماه. رک: شمیسا، سیروس: فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، انتشارات فردوس ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۵۸ و ۵۹.
۲۶. دربارهٔ برافزوده بودن این داستان رک: قریب، مهدی: اسطوره آتش، شاهنامه‌شناسی، بنیاد شاهنامه ۱۳۵۷، صص ۱۷۰-۱۸۷؛ خالقی مطلق، جلال: «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه گل رنجهای کهن»، همان صص ۱۳۴-۱۳۷.

۲۷. رک: هفت پیکر نظامی گنجوی، تصحیح دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۳، ص ۲۵، بیت ۷۱۵، همچنین دربارهٔ این ترکیب رک: میرزائی، منصور: فرهنگنامه کتابیه، انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۸، ص ۱۸۷. برومند، پوران دخت: فرهنگ آرایه‌های ادبی در شاهنامه فردوسی، نشر دیگر ۱۳۸۰، ص ۷۴، نوشین، عبدالحسین و آژنه‌نامک، انتشارات دنیا، چاپ سوم ۱۳۶۹، صص ۲۸۵ و ۲۸۶.
۲۸. برای نمونه‌های دیگر، رک: شاهنامه و دستور، همان، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۲۹. واژه در شاهنامه (مجموعه مقالات) انتشارات مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز ۱۳۵۰، صص ۳۰-۳۹.

۳۰. رک: نامه فرهنگستان، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، صص ۷-۱۱.
۳۱. برای نمونه:

همی تافت زو فرآشهنشی

چو ماه دو هفته ز سرو سهی
(خالقی ۱۰/۲۲۱)

۳۲. برای آگاهی بیشتر در این باره، رک: بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات آگه ۱۳۷۵، صص ۲۲۶ و ۲۲۷، شمیسا، سیروس: طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار، نشر میترا، ۱۳۷۶، صص ۹۷-۹۹.

۳۳. از جمله: چندان که جمشید خورشید چهل بار پیرامون مرکز برآمد (رساله فی حقیقه العشق سهروردی)
چنان پاکیزه و بازیب و فر بود

که خورشیدی ز جمشیدی دگر بود
(خسرو نامه منسوب به عطار)

سحرگه چون روان شد مهر خورشید

جهان پوشید زیورهای جمشید
(خسرو و شیرین)

سر از البرز برزد جرم خورشید

جهان را تازه کرد آیین جمشید
(خسرو و شیرین)

در زوایای طربخانه جمشید فلک

ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع
(حافظ)

و از همه مهم‌تر مطلبی است که در آثار الباقیه بیرونی آمده و پیوند اساطیری خورشید و جمشید را آشکارا بیان می‌کند: «چون چنین شد، جم به جهان برگشت و در آن روز همچون خورشید ظاهر شد و نور از او می‌تافت به طوری که مانند خورشید می‌درخشید و مردم از برآمدن دو خورشید در شگفت شدند و همه درختان

خشکیده سبز گشتند.» چنان که ملاحظه می‌شود این بخش از توضیحات بیرونی دربارهٔ «نوروز» با بیت مذکور از شاهنامه دربارهٔ درخشندگی جمشید سازگار است و جانب معنای پیشنهادی را استوارتر می‌کند.

۳۴. رک: گل رنجهای کهن، همان، ص ۴۴۳ و: «نکته‌ها»، ایران‌شناسی، سال ششم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳، صص ۹۱۲ و ۹۱۳.
۳۵. رک: بسم‌الله: سفرة ایوانی، از چیزهای دیگر، انتشارات اساطیر، چاپ سوم ۱۳۷۱، صص ۱۱ و ۲۲.

۳۶. در این باب برای نمونه، رک: کریستن‌سن، آرتور: آفرینش زیانکار در روایات ایوانی، ترجمه احمد طباطبایی، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز ۱۳۵۵، صص ۲۸-۳۵، رستگار فسایی، منصور: اژدها در اساطیر ایران، انتشارات توس ۱۳۷۹، بخشهای مختلف، حصوری، علی: ضحاک، نشر چشمه ۱۳۷۸، صص ۱-۲۷؛ دوستخواه، جلیل: اوستا، همان، ج ۲، صص ۹۱۱-۹۱۲، به ویژه: کویاجی، ج. ک: آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه دکتر جلیل دوستخواه، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ دوم ۱۳۶۲، صص ۱۷۱-۱۹۷.

۳۷. رک: جیحونی، مصطفی: «بررسی بیتهایی از شاهنامه»، فرهنگ اصفهان، شماره ۱۷ و ۱۸، زمستان ۷۹، ص ۵۹.

۳۸. رک: ولف، فریتس: فرهنگ شاهنامه فردوسی، انتشارات اساطیر ۱۳۷۷، ذیل «سَخَن» و «کَهَن».

کزازی، میرجلال‌الدین: نامه باستان، همان، صص ۱۷۵ و ۲۲۴؛ جیحونی، مصطفی: شاهنامه فردوسی، انتشارات شاهنامه پژوهی، اصفهان ۱۳۷۹، کتاب صفر، صص ۱۴۳-۱۴۵.

۳۹. در شاهنامه «بند» بارها به معنی «چاره و نیرنگ» به کار رفته است:

مگر کین همه بند و چندین دروغ

بدین بچگان تو باشد فروغ
(مسکو ۳۹۲/۲۹۳)

«بند کردن» به معنی «فریب دادن و چاره کردن» در این بیت از معروفی بلخی، شاعر هم روزگار فردوسی، نیز دیده می‌شود:

جادوکی بند کرد و حیلت بر ما

بندش بر ما برفت و حیله روا شد
(رک: پیشاهنگان شعر پارسی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۷۴، ص ۱۹۹).

۴۰. همی خون دام و دد و مرد وزن
بریزد کند در یکی آبین

مگو کو سروتن بشوید به خون

شود فال اخترشناسان نگون
(خالقی ۳۶۷۷/۱ و ۳۶۲)

۴۱. ولف نیز در این بیت، «بند کردن» را «بستن» معنی کرده است.
رک: فرهنگ شاهنامه، همان، ذیل «کردن» شماره ۱۸، ص ۶۳۹.

۴۲. هر دو مصراع بیت مورد بحث و نیز مصراع دوم بیت ماقبل آن، مفعولهای این مصراع هستند: کجا گفته بودش یکی پیش بین
۴۳. رک: شمیسا، سیروس: آشنایی با عروض و قافیه، انتشارات فردوس، چاپ دوازدهم ۱۳۷۵، صص ۱۰۳ و ۱۰۴، همو: فرهنگ عروضی، انتشارات فردوس، چاپ سوم ۱۳۷۵، ص ۳۶.

۴۴. رک: نائل خانلری، پرویز: تاریخ زبان فارسی، انتشارات فردوس، چاپ ششم ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۳۱۳؛ صهبا، سیدعبدالرشید: حرفهای ربط، اضافه و نشانه در دستور زبان فارسی، انتشارات غزل ۱۳۷۱، ص ۳۶.

۴۵. رک: راشد محصل، محمدرضا: «مهر خون در شاهنامه»، کلک، شماره ۱۱-۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۶۹، ص ۳۹.

۴۶. رک: نائل خانلری، پرویز: تاریخ زبان فارسی، همان، ج ۲، ص ۳۶۷.

۴۷. برای این معنی «مگر» رک: خرمشاهی، بهاءالدین: حافظنامه، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۲.

۴۸. در تصحیح آقای مصطفی جیحونی همان مصراع به این صورت آمده است: نباید تراپوزش اکنون به کار (۳۹۲/۸۷۱)

۴۹. تو مهمان من باش و تندی مکن
به کام تو گردد سراسر سخن
(مسکو ۵۱/۱۷۳۲)

۵۰. رک: فرهنگ معین، همان ماده. همچنین: پاشنگ، مصطفی: فرهنگ پارسی و ریشه‌یابی واژگان، انتشارات محور ۱۳۷۷، ص ۴۹۸.

۵۱. مرحوم استاد سعید نفیسی سالها پیش گفته‌اند: «در فرهنگها (گمان) و (گمان) هر دو را ضبط کرده‌اند و من (گمان) به ضم را ترجیح می‌دهم زیرا که اصل آن گومان بوده است.» رک: در مکتب

استاد، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ دوم ۱۳۴۴، ص ۱۱۶. گویا این سخن ظریفانه نیز منسوب به شادروان دکتر محبوب است که:

«گمان می‌کنم گمان درست باشد.»

۵۲. نگارنده بیت سوم را با وجود جست‌وجو در کشف‌الایات شاهنامه (دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی، انتشارات مدبر ۱۳۷۸) و فرهنگ

ولف نتوانست در شاهنامه بیابد، بر همین بنیاد چون از موضوعهای بیهیای پیش و پس آن آگاهی ندارد نمی‌تواند درباره معنای کنایی

ترکیب موردبحث در این بیت داوری کند.

۵۳. بیتهای قبل و بعد آن چنین است:
چنین ننگ بر شاه ایران نبود

همه کوه پر خون گودرزبان
زمین پرز خون دلیران نبود

به زَنار خونین بیسته میان
همان مرغ و ماهی برایشان به زار

بگرید به دریا و بر کوهسار
(مسکو ۸۳-۸۱/۱۲۱/۴)

۵۴. رک: رستگار فسایی، منصور: فرهنگ نامهای شاهنامه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۹، ج ۲، صص ۶۳۵ و ۷۸۳.

۵۵. رک: پرواز-پتواز، شاهنامه‌شناسی، همان، صص ۱۵۲-۱۶۴.

۵۶. در شاهنامه ژول مول (انتشارات سخن، چاپ چهارم ۱۳۷۳) تنها یک بار واژه «گیرکی» به کار رفته است:
که دین مسیحا ندارد درست

همی گیرکی داند و زند و است
(۵۵۳/۱۵۹۷/۵)

این بیت در چاپ مسکو با ضبط «کیش زردشت» به جای «گیرکی» آمده است:
که دین مسیحا ندارد درست

همش کیش زردشت و زنداست و است
(۵۲۴/۲۴۹/۸)

اما در تصحیح آقای جیحونی همان صورت «گیرکی» در متن وارد شده است:
که دین مسیحا ندارد درست

همی گیرکی برزد و زند و است
(۵۲۹/۱۵۰/۳)

۵۷. البته اگر «حلقه پای بند» را به معنی «خلخال» نیز بدانیم -چنان که شارح محترم (صص ۵۷۰ و ۵۹۵) آورده‌اند- باز تغییری در

گزارش پیشنهادی به وجود نمی‌آید، مشروط بدین که «حلقه پای بند» را همان گونه که در متن هم اشاره شد، مشبّه به «سر مشکین کمند»

بگیریم نه همانند شده «سر: رأس» رودابه.

۵۸. «گذاشتن» به معنی لازم «ره سپردن و عبور کردن» باز در شاهنامه کاربرد دارد:

بیامد به خواری افراسیاب
ببخشید گیتی و گذاشت آب
(مسکو ۱۶/۴۸۲)

۵۹. برای نمونه:
به دیبای رومی بیاراستند

سر زلف بر گل بیاراستند
(خالقی ۳۹۰/۱۹۰/۱)

«بنفشه» نیز در شاهنامه باز دیده می‌شود:
به رخسارگان چون سهیل یمن

بنفشه گرفته دو برگ سمن
(مسکو ۱۹۳/۱۹/۵)

۶۰. برای نمونه:
چو رستم به گفتار او بنگرید

ز زدها گمانیش کوتاه دید
(مسکو ۴۵/۱۷۳/۲)

به فرزند گفت این جوانی چراست
به نیروی خویش این گمانی چراست

(مسکو ۹۲/۱۲/۵)

۶۱. به عنوان مثال:
عروس جوان گفت با پیرشاه

که موی سپید است مار سیاه
هم از ره عروس نو و شاه نو

در ایوان نشستند بر گاه نو
(اسدی توسی)

در غزلیات مولوی نیز، «شاه» به معنی «داماد» به کار رفته است:
یقین گشت که آن شاه در این عرس نهان است

که اسباب شکر ریز مهیاست خدایا
۶۲. «بنو» فعل امر از مصدر «نویدن» به معنی «گریستن و زاری کردن» است.

۶۳. رک: برگوا، کلک، شماره ۳۰، شهریور ۱۳۷۱، صص ۲۵-۲۷.